

## تسخیر مصر

تسخیر سوریه و عراق ادامه طبیعی تسخیر عربستان بود. در سوریه و با گسترش کمتر در عراق، در آنجا پیش از این عربهای سکونگر و همچنین بادیه نشینان وجود داشتند، که میباید یا وارد ارتشهای مسلمان و یا مطیع میشدند. این منطقی بود، حتی غیر قابل اجتناب بود، که از آنجا برای تسخیر مکانهای مردم غیر عرب حرکت کنند، آنچنانکه ارتشهای مسلمان عمل کردند.

مصر کاملاً متفاوت بود.<sup>1</sup> در دنیای مدرن ما فکر میکنیم مصر یک کشور عربی است، و از جهت های زیادی چون سیاسی و فرهنگی مرکز دنیای عرب است. در هر صورت، در آغاز قرن هفتم بطور کلی بهیچوجه اینطور نبود. بنظر میرسد در آنجا سکونگاه قابل ملاحظه عربی وجود نداشت، هیچ قبیله عربی در کویر پر سه نمیزد و بازرگانان اندکی در شهر کسبوری میگردند. مسلمانهای نخستین مصر را مطمئناً میشناختند اما بنظر میرسد با آنجا تماس اندکی داشتند.

در منابع عربی داستان تسخیر با انبوهی از جزئیات گنج کننده توصیف شده است.<sup>2</sup> مصر در قرنهای هشتم و نهم آموزشگاه نگارش تاریخی خود را تولید کرد و کاملاً جدا از سنت عراقی است که ما برای تاریخ تسخیر هلال حاصل خیز و ایران به آن متکی هستیم. تاریخ ورز بزرگ مستقر در بغداد تبری، که صدها صفحه به جمع آوری داستان های تسخیر سوریه، عراق و ایران اختصاص داده است، تسخیر مصر را با کمتر از 20 صفحه رها میکند.<sup>3</sup> در هر صورت، یک سنت مستحکم نوشتار تاریخی پیش از این در مصر گسترش یافته بود. داستانهایی که در باره تسخیر کشور توسط مسلمانان وجود داشت با تاریخ ورزی بنام ابن عبدول الحاکم (71-805) در میانه قرن نهم جمع آوری و نوشته شده است.<sup>4</sup> او از یک خانواده عرب بود کسیکه اجدادش با تسخیر کنندگان آمده بودند و او یادگارها و کردارهای بزرگ آن زمان را جستجو کرد تا آنها را نگارش کند و نگه دارد. وقتیکه او مینوشت زمانی بود که اشراف قدیمی عرب مصر بعنوان برگزیدگان قانون ورز توسط سربازان ترک که از شرق آورده شده بودند جایگزین میشدند، و گزارش او آلوده به افسوس گذشته درخشان است، برای روزهای و وقتیکه خانواده او و خانواده هائی مانند او بر سرزمین قانون ورزی میگردند. او اطلاعات خود را از کارهای متفاوتی بیرون آورده بود که حالا از بین رفته اند،<sup>5</sup> که آنها در قرن هشتم و اوایل قرن نهم در مصر انشأ شده بودند و احتمالاً بنا شده بودند بر پایه سنت شفاهی محلی و بدرستی یادواره اجتماع اسلامی نخستین را درباره تسخیر منعکس میکردند. اگر این نگارش ها را مجموعه ای جدا از ادبیات ملاحظه کنیم مفید خواهد بود و من باین نوشتارها اشاره خواهم کرد بعنوان نوشته های عربهای مصری. تسخیر مسلمانان همزمان توسط وقایع نگار معاصر مسیحی جان، بیسپاش نیکوی یک شهری کوچک در حاشیه غربی دلتا، نگارش شده است.<sup>6</sup> جان برای وقایعی که توصیف میکند به معاصر بودن نزدیک بود، بنابراین گزارش او منعکس کننده طرز تلقی زمانش است. او همچنین برای ما تاریخ های معینی را فراهم میکند، که کمک میکند چرخش گنج کننده داستان وارهای عربی را در چهار چوب تواتر زمانی نگهداریم. در هر صورت، تواتر زمانی بدون مشکل نیست. نوشتار اصلی کاپتیک مدتها است که گم شده است و تنها در یک نگارش ترجمه شده به گیز (زبان باستانی و دعا خوانی کلیسای اتیوپی)، که در قرن دوازدهم ساخته شده بجا مانده است. آشکاراً ترجمه در جاهائی گنج کننده و سخت است تا دانسته شود چه مقدار دقیقاً منعکس کننده نگارش اصلی است. همچنین در زمانهای آن گسستگی هائی مهمی وجود دارد، چون تسلیم شدن در قلعه بابل. در هر صورت، جان داستان واره یکنواخت معقولی میدهد و تائیدی برای منابع عربی سنتی فراهم میکند.

در عصر جدید تاریخ تسخیر مصر را آلفرد باتلر در کتاب "تسخیر مصر و آخرین سی سال تحکم روم" نوشته است.<sup>7</sup> او با نوشته سنگین و ژرف و اواخر دوران ویکتوریائی خود تصویری بیاد ماندنی از وقایع دراماتیک اما گنج کننده فراهم میکند. باتلر شیفتهگی بزرگی برای کاپتیک ها داشت و احساس میکرد در باره دشمنان آنها و آنهائی که حرمت کاپتیک ها را میبردند میتواند قضاوت اخلاقی فراگیری بکند بترتیبی که تاریخ ورزان مدرن به انجام دادن آن بی میل هستند. در هر صورت، او یک دانشور بزرگ بود، و اگرچه او پیش از اینکه نوشتار اصلی ابن عبدول الحاکم براحتی در دسترس باشد نوشته بود، خیلی از دیدگاهها و نتیجه گیریهای او با اینکه زمان زیادی از آن گذشته ارزش خود را نگهداشته است

مصر سرزمین فرعونها بوده است، کسانی که بناهای تاریخی و معبد های آنها بر سرزمین مصر تحکم دارند، برای مسلمانهای قرون میانه اهرام مصر همانقدر شگفت آور و اسرار آمیز بودند که امروز آنها برای ما هستند. هیچ گشتگری ویا تسخیر کننده ای نمیتواند تحت تاثیر این یادگار باستانی باشکوه قرار نگیرد. مسلمانها مصر را از داستان یوسف میشناختند، که در قرآن دوبار گفته شده، یا بلکه آن را تفسیر کرده، و برای آنها اهرام انبارهای گندم یوسف بودند.

اما با رسیدن زمانیکه ارتشهای مسلمان برای نخستین بار از مرز مصر گذشتند، تقریباً هزار سال گذشته بود از وقتیکه آخرین فرعون ها با اسکندر بزرگ برکنار شده بودند (همان مدت زمانیکه ما را از نبرد هیستینگ و تسخیر انگلستان توسط نورمن ها جدا میکند).<sup>8</sup> در این دوران میانه، کشور قانون ورزی شد با جانشینان اسکندر، پتلمیز، و سپس آن سرزمین ثروتمند استان ارزشمند امپراتوری روم شد، که بیشتر گندم پایتخت را تامین میکرد. این روزها مصر وارد کننده عمده غذا است، چون منابع دره نیل ممکن نیست بتواند 70 میلیون ساکنان آن را تغذیه کند. در هر صورت، احتمالاً در زمان روم مردمی بیشتر از 5 میلیون در آنجا زندگی نمیکردند، در

دوران های بعدی روم، بخاطر نتایج طاعون، بخوبی ممکن است بیشتر از 3 میلیون جمعیت نداشته باشد.<sup>9</sup> با اجرای مدیریت مناسب، زمینهای پر بار کنار رودخانه، چنانچه سالیانه با سیلا بها آبیاری و کود داده میشد بطور منظم میتوانست اضافه تولید داشته باشد.

علیرغم این خدمتکاری به خارجی ها، خیلی چیزها در **مصر** تغییر نکرده باقی ماند. امپراتورهای خدایگان واره باستانی در معبد باستانی خدایان **مصری** جای داده شدند، و در حقیقت، **مصر** خداهائی مانند **اوسیراس** را به همراه **بلال** به روم صادر کرد. به بریدگی واقعی از گذشته آمدن **مسیحیت** بود که باستانی داغ زد.

قرنهای چهارم و پنجم یک چیزی مانند دوران طلایی برای **مسیحیت مصر** بود.<sup>10</sup> بزرگواره های **اسکندریه** حالا بعضی از بزرگترین مقامات امپراتوری شرقی شدند و بی اندازه ثروتمند و با نفوذ بودند. در همان زمان **سینت پچومیاس** (م.346)، جنبش برقرار کردن کمون های بزرگ مانستری را برای نخستین بار در دنیای **مسیحیت** رهبری کرد، و بیشتر از هر مکان دیگری در دنیای **مسیحیت** این در **مصر** بود که نخستین صعومعه گری برای اولین بار گسترش یافت. **هرمیتز** مانند **سینت آنتونی** (م.356) در کویر ترسناک زندگی میکرد که در مرز دره **نیل** بود و برای **مسیحی های** کم خواه در هرجائی نمونه ای افراشت.

اگر آن زمان آغاز و امید برای **مسیحیت** بود، آن همچنین پایان دوران **مصر** بی دین باستانی و فرهنگی که با آن میرفت بود. در **اسکندریه هلنی سرایوم** مشهور به دستور بزرگواره **تئوفیلیاس** (412-385) تاراج شد و به کلیسا دیگر شد و به **سینت جان بابتیست** اهدا شد در حالیکه معبد و **سرایوم** در **کنپوس** تبدیل به کلیسا و به **سینت های سیریل و جان** اهدا شد. آخرین اندیشه ورزان بی دین از ترس جان خود فرار کردند، در حالیکه کم خواه ها ویرانه های با شکوه باستانی را غصب و در آنها منزل کردند. افسانه ایکه **عربها** کتابخانه ها را در **اسکندریه** و با آن میراث با شکوه یادگرفته های کلاسیک را سوزاندند، تاریخ طولانی دارد و هنوز با کسانیکه میخواهند **اسلام** نخستین را بی اعتبار کنند چهار نعل میتازند. واقعیت تاسف آور این است که کتابخانه بزرگ **پوتلمیس** احتمالاً در 48 پیش از میلاد ویران شد و قتیکه **جولیوس سزار** ناوگان کشتی ها را در بندر آتش زد و شعله های آتش پراکنده شد. کتابخانه های معبدی که جانشین آن شدند احتمالاً بوسیله **مسیحی ها** در پایان قرن چهارم ویران یا پراکنده شدند.<sup>11</sup>

در همان زمانیکه در **اسکندریه** میراث کلاسیک پیوسته بزیر حمله قرار گرفته بود، سنتهای بیشتر باستانی **مصر فرعونی** سرانجام به پایان خود میرسیدند. آخرین کتیبه تاریخ دار **هیروگلیفیک**، که جشنواره تولد **اوسیراس** را نگارش میکرد، در 24 اگست 394 در معبد **فیلی** در **آسوان** کنده کاری شده بود.<sup>12</sup> خیلی پیش از آنکه **مسلمانها** کشور را تسخیر کنند، دانش نگارش باستانی، که کردارهای **فرعون ها** را، کتیشهای آنها را و وزیرها را نگارش میکرد فراموش شده بود بیشتر از آنکه بیاد بیابند و همانطور در سراسر قرنهای میانه حتی برای مصریها باقی ماندند.

از دست رفتن سنت باستان بی دینی بدین معنی نبود که نوشتار و نگارش در **مصر** ناپدید شد. مدیریت امپراتوری به زبان **یونانی** کار میکرد، همانطور که در سراسر امپراتوری شرقی انجام میشد. در امتداد آن، کلیسای تغییر یافته الف بای **یونانی** را گرفت تا برای نوشتن زبان محلی گفتگویی **مصری** بکار ببرد. این "**کاپتیک**" وسیله ای شد که ادبیات رو به افزایش **مسیحی** و سنتهای **مصری** با آن نگهداری شود، و آن نام خود را به کلیسای محلی داد.

با پا برجا شدن **مسیحیت** بعنوان تنها دین رسمی **مصر**، و دیگر شدن بیشتر مردمان به این دین جدید، بمعنی پایان سنیز ایدئولوژیکی نبود. جدائی **موتوفیزیت ها** (**مسیحی هانی** که معتقد اند **عیسی** یک طبیعت دارد و یا ترکیب انسان و خداست) که آنچنان کلیسای **سوریه** را تقسیم کرده بود، اگر هر چیزی، حتی جنگی با شدت بیشتری در **مصر** بود. اکثریت بزرگی از **بیشاپ ها و مانک های مصر** تسلیم ناپذیرانه مصوبه شورای **کلدون** را در 451 رد کردند، که **مسیحیت دیوفیزیت (مسیحی هانی)** که معتقدند **عیسی** دو طبیعت دارد یکی انسانی و دیگری خدائی) را بعنوان دین دولتی امپراتوری روم برجا کرد. در آنجا از پس این مصوبه سنیزی آشکار و معمولاً خشونت آمیز بین بزرگواره منصوب شده امپراتوری در **اسکندریه** و تمام کلیساهای **مصر** در گرفت. مخالفان، که حالا میتوانند توصیف شوند بعنوان کلیسای **کاپتیک**، بزرگواره و **بیشاپ** های خود را انتخاب کردند. در شهرهای کوچک و دهکده های دره **نیل** و مانستری های بیشماری در حاشیه کویر، با کلیسای امپراتوری در اسکندریه بیگانه بودند، و آن را **ستمگر**، و از همه بالاتر **کافر** محسوب میکردند. احتمالاً چنانچه نیروئی از خارج به آن حمله میکرد عده کمی به پشتیبانی از روم برمخواستند.

مانند سایر مکانهای خاور میانه، بعد از میانه قرن ششم قانون ورزی **بیزانتین** با فاجعه های پی در پی متزلزل شده بود. در 541 **مصر** اولین کشور در ساحل دریای **مدیترانه** بود که دچار مرض طاعون شد که آنچنان ویرانی را در سراسر منطقه باعث شد. اولین واگیر طاعون با واگیرهای دیگر طاعون ادامه پیدا کرد، و پیشنهاد شده است که در نتیجه آن جمعیت به 3 میلیون کاهش پیدا کرد.<sup>13</sup> نصف خاک **مصر** خالی از مردم شد. جنگ بزرگ **پارس**، که در 602 شروع شد، همچنین در **مصر** تاثیر داشت. در ابتدا جنگ محدود به شمال **سوریه** و **آنتولی (ترکیه امروز)** بود، اما بعد از سقوط **اورشلیم** بدست **پارسی ها** در 614، **مصر** خط اول جبهه شد. سیل پناهندگان که از تسخیر کنندگان فرار میکردند به **مصر** سرازیر شد. در 617 یک ارتش **پارسی** از **فلسطین** در امتداد راه ساحلی وارد **مصر** شد. آنها **پلاسیوم** را گرفتند، و مانستری ها را غارت کردند و سپس بسوی **اپکس** و **دلتا** رفتند. هیچ گزارش مقاومت از قلعه **رومی** در **پابل** داده نشده است، که این مکان استراتژیک را نگهداری میکرد، و ارتش **پارسی** سپس بسوی شمال غربی در امتداد

کناره غربی دلتا به اسکندریه رفت. در اینجا با تنها مقاومت نظامی جدی تمام لشکر کشی روبرو شد. دیوارهای شهر آشکارا در شرایط خوبی بودند. یک منبع معاصر سوریه ای بما میگوید که شهر " توسط اسکندرساخته شده بود بر پایه پند استاد او ارسطو، یک شهر محصور شده بود با دیوار و با آب نیل دور شده و دروازه های محکم نصب شده بود".<sup>14</sup> از این دیوارها دفاع فعالانه ای میشد و ارتش پارسی ساکن شد تا شهر را گرد گیری کند. آنها همچنین از این فرصت استفاده کردند تا مانستری های خارج از شهر را که شهر را دوره کره بودند تاراج و ویران کنند. ساکنان شهر ممکن است بخاطر قطع ذخیره غذا از بقیه مصر و نبودن هیچ امید کمک از کاستانتین پل روحیه خود را از دست داده باشند، و ما همچنین داستان خیانت و تسلیم کردن با یکی از ساکنان را داریم. در پایان، بنظر میرسد، پارسی ها از راه بندر و دروازه آبی وارد شهر شدند، که با قدرت زیادی از آن مانند دیوارها دفاع نمیشد، و در 619 خود را مالک اسکندریه کردند. ارتش های پارسی سپس رژه واره به جنوب رفتند، و دهکده ها را غارت و شماری مانستری را ویران کردند، تا وقتیکه تمام دره نیل تا آسوان دوردست مطیع شدند.

در آغاز تسخیر مصر توسط پارسی ها، مانند فلسطین، بنظر میرسد مردم زیادی کشته شدند و آسیب زیادی به دارائی های مردم و مخصوصاً به کلیساها و محتوای آن رسید، اما وقتیکه اداره خود را پابرجا کردند، آنها با دخالت کمی قانون ورزی کردند: در آنجا مطمئناً دلالتی وجود ندارد که آنها کوششی کرده باشند تا مردم را مجبور کنند به زرتشتی گری دیگر شوند و یا حتی مردم را تشویق کنند که دیگر شوند. پارسی ها میباید اقلیتی جدا و بیگانه بدون ریشه محکم در کشور باقی مانده باشند.

ما چیز کمی از 11 سال قانون ورزی پارسی ها میدانیم<sup>15</sup> بغیر از اینکه بطور صلح آمیزی پایان یافت. در جولای 629 امپراتور هراکولیس، کسیکه با این زمان پارس را اشغال و تیسفون را تاراج کرده بود، تیمسار پارسی شهریراز را در آرابیوسوس در جنوب شرقی ترکیه ملاقات کرد و برای بیرون رفتن صلح آمیز تمام سربازان باقی مانده پارسی از مصر موافقت کرد.

از سرگیری اختیار روم با برقراری صلح و هماهنگی نشان گذاری نشد. در این دوران بمانند اغلب موارد، دلیل واقعی اختلاف و دشمنی بین فرقه های متفاوت مسیحی بود، در این مورد اختلاف بین اکثریت مونوفیزیت کلیسای کاپتیک و اقلیت کلسدونین ها، کسانیکه از پشتیبانی دولت در کاستانتین پل بهره میبردند، بود. در مورد مصر، موضوع با رقابت شخصی شدید بزرگوار کاپتیک بنجامین که از یک خانواده زمین دار بزرگ آمده بود تشدید شده بود.<sup>16</sup> در کریسمس 621، در دوران اشغال پارسی ها، او وارد مانستری نزدیک اسکندریه شد و بزودی خود را با پرهیزکاری و آموخته های خویش برجسته کرد. برپایه زندگی نامه نویس وستایشگر او، او "خوش قیافه و سخنوری با فصاحت بود و در سخنرانی آرام و محترمانه" بود.<sup>17</sup> او بزودی وارد شهر شد بعنوان رئیس دستیاران بزرگوار کاپتیک آندرونیکس، و آندرونیکس پیش از مرگش در حدود 623 بنجامین را بعنوان جانشین خود منصوب کرد، او آنوقت احتمالاً 35 ساله بود. با مقایسه، در محیط دوستانه قانون ورزی پارسی ها بزرگوار جدید مقرر کرد که کارهای کلیسا را بهبود بخشد، مسافرتی برای بازدید از بابل و هالوان کرد، با ادعای مردمی او هر جا میرفت خوش آمده بود.

تحکم دوباره قانون ورزی بیزانتین به این دوران تحمل وارگی پایان داد. همچنانکه که هراکولیس در سوریه بود، او اراده کرده بود تا کلیسای مصر را دوباره بزیر قانون ورزی امپراتوری متحد کند. برای دست یابی به آن، او مردی بنام سایروس را منصوب کرد، که در منابع عربی شناخته میشود، برای دلیل هائی که کاملاً روشن نیست، بعنوان ال موقاقیس. مانند خیلی از پشتیبانان هراکولیس او از ففقاژ آمده بود، و پیش از آن پیشاپ فاسیس بود. برخلاف بنجامین، او هیچ ریشه ای در مصر و تجربه ای از کشور نداشت. حالا او به بزرگوار گئی اسکندریه و همچنین فرماندار مدنی مصر منصوب شده بود، یک جانشین واقعی امپراتور. با آمدن سایروس در 631، بنجامین از شهر فرار کرد، گفته شده است که بوسیله یک فرشته در رویا باو اخطار شده بود. پیش از فرار، او کشیشها و مردم معمولی را احضار کرد و آنها را ترغیب کرد که به ایمان خود پایبند باشند، و او درنوشتار خود به تمام پیشاپها توصیه کرد که کوهستانها و صحراها پناه ببرند تا از انتقام جوئی که میاید پنهان شوند. سپس او شبانه شهر را ترک کرد، نخست بسوی غرب به شهر سینت منس (مینا) رفت و بعد از آن او در امتدادغربی دلتا ادامه داد، که در پایان به مانستری کوچکی نزدیک قاس در بالای مصر رسید، که برای قرنهای بنام مکان پناهندگی او شهرت پیدا کرد.<sup>18</sup>

سایروس مصلح به تمام وزن قانون ورزی امپراتورآمد و باو اعتماد شده بود کار متحد کردن دیوفیزیت کلسدونین ها و مونوفیزیت کاپتیکها را با فرمول ثنوری شده زیرکانه منوتیلیت امپراتوری بسرانجام برساند، که تلاش کرده بود میان هر دو آنها را بگیرد. تا آنجا که ما میتوانیم بگویم، سایروس مرد با اراده ای بود اما مقبولیتی نداشت، که برای او فرمان دادن طبیعی تر بود تا قانع کردن. او در اسکندریه شورائی برگزار کرد اما دیدار موفقیت آمیز نبود. کلسدونین ها احساس میکردند چیزهای زیادی را تسلیم کرده اند و پشتیبانی از آنها دریغ شده است؛ کاپتها تمام آن را رد کردند. برای آنها فرمول بطور کلی سازش نکردن بود، تلاش دیگری برای تحمیل دکتترین تنفر آمیز شورای کلسدون. خیلی دور از کنار آمدن، در اسکندریه شکاف بین طبقه قانون ورز و نظامی یونانی زبان و اکثریت مردمان کاپتیک از هر وقتی ژرفتر و بین آنها پلی زدن غیر ممکن شده بود.

پادگان های رومی در سراسر کشور پابرجا شد و سایروس تلاش کرد تا توانورزی امپراتوری را با زور تحمیل کند. منابع کاپتیک در زندگی بزرگوارها و سینت ها- تصویر آشکاری تجسم میکنند از تعقیب سازمان یافته و بیرحمانه، با سایروس در نقش آن امپراتور بی دین کسیکه تعقیب های قرن سوم را اداره میکرد. جانشین شدن قانون ورزی مسیحی بجای پارسی برای کلیسای کاپتیک

برتری نداشت. آنچنانکه **باتلر** میگوید، "تنبیه با شلاق ها با تنبیه با عقرب ها دنبال شد." <sup>19</sup> داستان های بیرحمی **سایروس** و توانورزان امپراتوری مقاومت قهرمانانه **کاپتها** را افزایش داد. **مناس** برادر خود **بنجامین** یک شهید شد، و شکنجه هائی که او بخاطر ایمانش کشید عاشقانه بیاد آورده شد. اول او با آتش شکنجه شد " تا چربی های او از دو طرف بزمین ریخت". سپس دندان های او بیرون کشیده شد. بعد او در کیسه ای پر از شن گذاشته شد. در هر مرحله ائی زندگی **مناس** باو پیشنهاد شد چنانچه فرمان شوری **کسدون** را بپذیرد؛ در هر مرحله ای او امتنا کرد. در پایان او را باندازه هفت تیر پرتاب شده کمان بداخل دریا بردند و در آنجا او را خفه کردند. زندگی نامه نویس **بنجامین** تردیدی باقی نگذاشت که پیروزمند واقعی کیست. "آنهائی نبودند کسانیکه بر **مناس** پیروز شدند، آن قهرمان ایمان، بلکه **مناس** با حوصله **مسیحی** بر آنها غالب شد." <sup>20</sup>

گفته شده است که این آزار ورزی ده سال ادامه داشت. آیا آن بیرحمی ها بدون توقف بود آنطور که شهید شناسان ادعا میکنند ما نمیتوانیم بگوئیم، اما گزارش ها آشکار میکنند فضای ترسناکی را و نگهداشتن دشمنی عمیقی را بسوی توان ورزان امپراتوری. خیلی از **کاپت ها** میباید فکر میکردند که هر چیزی بهتر از این میباشد.

پشتواره ای که بر آن تسخیر **مسلمان مصر** آغاز شد، مدیریت **رومی** بود که اخیراً دو باره گسترده تر برپا شده بود با شکافی ژرف بین **رومیها** و **کاپتها**. همچنانچه **سایروس** با اندک موفقیتی تلاش میکرد اراده خود را بر **مصر** تحمیل کند، تسخیر **سوریه** با **مسلمانان** شتاب میگرفت. با رسیدن 636، وقتیکه **عزه** و بیشتر کناره ساحل **فلسطین** در دست عربها بود، توان ورزان در اسکندریه میباید نگرانی جدی میداشتند. واکنش نسبت به این تهدید تازه متفاوت بود. **سایروس** آماده شده بود در مقابل قرارداد خود داری **مسلمانها** از حمله به آنها خراج پردازد، حتی پیشنهاد کرد که اتحادی با ازدواج بین دختر امپراتور **ادوکیا** و **عمر بن العاص**، فرمانده نیروهای **مسلمان** در جنوب **فلسطین**، میباید انجام شود، که بعد از آن، مانند خیلی دیگر از بربرها در تاریخ **بیزانتین**، آب تعمید بروی **عمر** ریخته خواهد شد، " برای اینکه **عمر** و ارتش او به **سایروس** اعتماد داشت او را با علاقه در نظر میگردانند." <sup>21</sup> در حقیقت در دوران میان از دست رفتن **سوریه** و اشغال **مصر** ممکن است خراج پرداخت شده باشد. در 639 یا احتمالاً 640 سیاست **هراکولیس** تغییر کرد. او قراردادی را که با **سایروس** بسته شده بود الغا کرد و بزرگوار و فرماندار را با مردی نظامی جانشین کرد، کسیکه باو دستور داده شده بود دفاع نیرومندتری را سازمان دهد. **سایروس** به **فبرس** و **کانستانتین پل** فرستاده شد، در یک شنیدگی مردمی او اعتراض کرد که اگر برنامه او پیش رفته بود و با گذاشتن مالیات بر تجارت مالیات داده شده به **عربها** را زیاد کرده بود، آنها در صلح باقی میماندند. متوقف کردن پرداخت خراج بنظر میرسد بیدرنگ ماشه اشغال **مسلمانها** را زد. <sup>22</sup>

گزارش تسخیر **عربی- مصر** با افسانه ای در باره **عمر بن العاص** و کشف دست اول ثروت های **مصر** آغاز میشود. پیش از آنکه تسخیر **مسلمان** آغاز شود، او با گروهی از **قریش** به اورشلیم آمده بود تا داد ستد کند. آنها بنوبت شترهای خود را برای چرا به تپه های دور شهر به چراگاه میبردند. یک روز، وقتیکه نوبت **عمر** بود که اینکار را بکنند، او به شماسی برخورد کرد، که در تپه ها سرگردان بود، خیلی گرم بود و شماس از تشنگی نیمه مرده بود. **عمر** باو از مشگ خود آب داد و سپس شماس دراز کشید و بخواب رفت. همانطور که او دراز کشیده بود، یک مار بزرگی از سوراخی نمایان شد نزدیک جائی که مرد دراز کشیده بود. **عمر** مار را دید و با تیر کمان خود آن را زد و کشت. وقتیکه **عمر** توضیح داد، شماس درمانده شد چون این مرد نه یک بار بلکه دوبار جان او را از مرگ نجات داده بود، یک بار از مرگ بخاطر تشنگی و بار دیگر از مار. او از **عمر** پرسید که چه کار میکند و **عمر** جواب داد او داد و ستد میکند، و امیدوار است باندازه کافی پول بسازد تا بتواند شتر دیگری بخرد و به دو شتری که دارد اضافه کند. شماس پرسید چقدر پول خون در میان مردم **عمر** برای نجات دادن زندگی مرد دیگری داده میشود، و باو گفته شد که آن صد شتر خواهد بود، که او در جواب گفت در کشور او شتر وجود ندارد، اما چقدر به دینار خواهد بود؟ جواب صد هزار دینار بود.

**مسیحی** توضیح داد که او در این کشور بیگانه است، و او آمده است تا در کلیسای **سپولچر** دعا کند و یک ماه را در بیابان بگذراند بر طبق قسمی که خورده است. حالا او بخانه خود میرود، و **عمر** را دعوت کرد که با او بیاید، قول میدهد که او وقتیکه به آنجا برسد دو برابر پول خون را بدهد.

بنابراین **عمر** دوستان خود را ترک کرد و به **مصر** رفت، و از اندازه، پیشرفت و معماری شهر اسکندریه، جائیکه **مسیحی** او را برد شگفت زده شد. او آنچنانکه باید از **مسیحی** پاداش دریافت کرد، که بعداً راهنمایی را منسوب کرد تا او را راهنمایی کند برای برگشتن پیش دوستانش در اورشلیم، حالا او آشکاراً از ثروتی که **مصر** و اسکندریه در بر دارند آگاه شده بود.

درست خواهد بود چنانچه ما درباره جزئیات این داستان زیاد مشکوک باشیم، اما نکته ای را معین میکند که **عمر**، احتمالاً تنها در میان رهبران **مسلمان** نظامی، از **مصر** چیزی میدانست و فرصت هائی که آن فراهم میکرد. بنظر میرسد که او شخصاً با خلیفه **عمر** در باره نقشه اشغال **مصر** مشورت کرده بود، ممکن است آنوقتی بود که **عمر** برای دیدن **سوریه** به **جابیا** آمده بود. **عمر** رضایت خود را برای این طرح داد، اگرچه علامت هائی وجود دارد که او در باره آن شک داشت. **عمر** با نیروئی بین 3500 تا 4000 مرد بیرون رفت، که از قبیله ها انتخاب شده بودند، مشخصاً از قبیله **اک**، که اعضای آن در **یمن** زندگی میکردند، در دهکده های دشت **تیها** در امتداد دریای **سرخ**. آنها چادر نشینان بیابانگرد **عربستان** و دشت **سوریه** نبودند، بلکه مردانی بودند که در کلیه های ساخته شده از نی و بوته در ساحل دریا، یا خانه های سنگی در دهکده های کوهستانی زندگی میکردند و کسانی بودند که زمین را شخم میزدند. آنها معمولاً کمی اندام کوچکتر و لاغرتری از بادیه نشین های دشت داشتند، اما بهمان اندازه خشن و سخت واره بودند. آنها

همچنین به زندگی در سکونگاه‌ها عادت داشتند، اگر نه در شهر دست کم در دهکده، و با خود حیواناتی را نمی‌آوردند که احتیاج به چراگاه داشته باشند؛ از جهت های زیادی ممکن بود آنها شهرها و دهکده‌هایی را که در دلتا و دره نیل پیدا میکردند برایشان محیط آشنائی میبود، اگر چه هیچ چیز در سرزمین محلی آنها نبود که بشود با شکوه اسکندریه مقایسه کرد.

این یک حرکت بشدت جسورانه ای بود. این ارتش کوچک میباید از صحرای سینا میگذشت سپس، در سرزمین نا آشنای دلتا، ارتش مکانی بیژانتین را شکست میداد و شماری شهر با استحکامات خوب را میگرفت. اگر چیزی به راه نادرست میرفت آنها از کمک فاصله زیادی داشتند. برپایه یک داستان بخوبی دانسته شده، خلیفه نظرش را عوض کرد و به عمر نوشت، و گفته بود اگر پیش از این در مصر است او باید پیشروی کند اما اگر او هنوز پیش از این از مرز نگذشته است او باید طرح را رها کند. عمر محتوای نامه را گمان زد و از باز کردن آن امتناء کرد تا وقتی که به العریش رسید، که سرزمین مصر را نشانها میزد،<sup>23</sup> در 12 دسامبر 639. سپس میتوانست ادعا کند برای کاریکه او انجام میدهد تأیید خلیفه را دارد.

ارتش کوچک راه باستانی به مصر را در امتداد ساحل دریا دنبال کرد. آنچنانکه باتلر بیان میکند، "راه بزرگ قدیمی به مصر، راهی که شاهد گذشتن نخستین سکونگران پیش از تاریخ به مصر بود، گذشتن ابراهیم، جاکوب و جوزف، کمبوجیه، الکساندر و کلنوپاترا، از خانواده مقدس و اخیراً اشغالگران پارسی."<sup>25</sup>

اولین شهر با اهمیت فریما یا پلوسیم باستانی بود که نزدیک ساحل و درست شرق بندر سعید قرار داشت. حالا این مکان غیر مسکونی است اما در زمانهای فرعون و رومی مهم بود. تصویر پاره پاره در نقشه مادابا شهری را نشان میدهد با خیابانهائی که ستونهای ردیف شده دارند، و با دیوارهای برج دار دوره شده بودند. اگر تنها از پناهندگانی که بانجا میرسیدند میشنیدند، رومی ها در مصر میباید پیش از این از تسخیر فلسطین بوسیله عربها آگاه میبودند، اما بنظر میرسد فریما پادگان نیرومندی نداشت. عربها آن را برای یک ماه محاصره کردند پیش از اینکه آن را بگیرند، اما ما جزئیاتی واقعی از جدال نداریم.

آمدن عربها بنظر میرسد دست کم توسط بعضی از کاپیتانها فرصتی دیده میشد برای آزاد شدن از تانورزی تنفرآور رومی ها. باتلر فکر کمک کردن کاپیتانها به مسلمانها را کاملاً بتندی رها میکند، و میگوید که این فکر تنها در منابع خیلی بعد از آن پیدا میشود،<sup>26</sup> اما علاقه او به کاپیتانها و نبودن هیچ جلدی از ابن عبدالحاکم قضاوت او را غبار آلود میکند. (ابن عبدالحاکم تفاوت شدیدی میگذارد بین کاپیتانها و "روم"، کسیکه مسلماً دریافت درمیان عربهای قرن هشتم را منعکس میکند. کسانیکه هیچ سازشی با آنها امکان پذیر نبود، کاپیتانها نقش مبهم تری بازی کردند.) او میگوید وقتی که عربها آمدند، بزرگوار کاپیتانها بنجامین به پیروان خود نوشت و در آن گفت قانون ورزی روم پایان یافته است و به آنها دستور داد بملاقهت عمر بروند. در نتیجه آن کاپیتانهای فریما کمک فعالی (اوانا) برای عمر در گرد گیری بودند.<sup>27</sup>

مسلمانها سپس از شرق دلتا بسوی بالای آن رژه واره رفتند، احتمالاً در صحرا ماندند تا با کانالها و زمینهای دهکده های و سکونگاه ها بتاخیر نیافتند. در بیابان بیژانتینی ها کمی مقاومت کردند و یک ماه کشید تا شهر را بگیرند. آنها سپس به ام دوناین رفتند، احتمالاً در کنار نیل و شمال قاهره مدرن بود. بنابر سنت مصری، بیژانتینی ها با استحکامات نظامی خاکی، با دروازه و چهارسوهای آهنی (هسک حدید) که در زمین باز پخش کرده بودند تا پایهای اسب های سواره نظام را زخمی کنند از خود دفاع میکردند. جنگ سختی بود و پیروزی بارامی بدست آمد.<sup>28</sup> بعد از پیروزی، عمر پاداش اندکی در میان پیروان خود پخش کرد: یک دینار، یک جبهه، یک برناس، یک عمامه و دو جفت کفش. جبهه و برناس پارچه های مخصوص مصر بودند: یمنی ها شروع به پذیرفتن آداب کشور کردند.<sup>29</sup>

روشن نیست بعد از پیروزی سخت در ام دوناین چه اتفاقی افتاد. برای مسلمانها، هدف اصلی میباید دژ بزرگ بابل (قاهره قدیمی) میبود، که با قدرت بوسیله پادگان بیژانتینی نگهداری میشد. اما ممکن است که عمر احساس کرده باشد این ماورای توانائی او است تا وقتی که نیروی تقویتی از عربستان باو برسد. در اینجا است که منبع مسیحی، جان نیکویو، داستان را میگوید (صفحه هائی که نخستین تجاوزهای عربها را توضیح میداد ممکن است گم شده باشد). بنابر او، عمر تصمیم گرفت از دژ بگذرد تا نیروی تقویتی از عربستان برسد و بطرف جنوب بسوی آبگاههای حاصل خیز فایوم برود. او در ام دوناین از رودخانه نیل رد شد و رژه واره از اهرام مصر و ویرانه های ممفیس پایتخت باستانی مصر گذشت، از میان نخلستان ها و مزرعه های دره نیل به دروازه فایوم رسید. فایوم آبگاه بزرگی تقریباً در 70 کیلومتری جنوب شرقی قاهره است. در زمان روم برای تولید گندم خود شهرت داشت، و میباید هدف تحریک کننده ای برای عمر و مردان او بوده باشد همچنان که آنها منتظر نیروی تقویتی بودند.

گشت اکتشافی عمر به فایوم در هیچ یک از منابع عربی نگاریده نشده است، اما بوسیله جان نیکویو توصیف شده است.<sup>30</sup> جاده رسیدن به آبگاه با پادگان محلی دفاع میشد و بنظر میرسد عربها نمیتوانستند تا خیلی دور نفوذ کنند، و به گرفتن گوسفند و بز از حاشیه بلندی های زمینهای کشت شده راضی بودند. آنها شهر کوچک بهناسا را، در هر صورت، گرفتند و غارتش کردند، و تمام مردها، زنها و بچه هائی را که دیدند کشتند. حرکتهای عمر با فرمانده محلی چریکها جان با 50 مرد سایه وار دنبال میشد اما عمر حضور آنها را کشف کرد. نیروی بیژانتینی سعی کرد به دژ خود آبویت فرار کند، با در شب سفر کردن و روزها در باغ ها و نخلستان ها پنهان

شدن. در هر صورت، مرد محلی به آنها خیانت کرد و آنها محاصره شدند و تمام شان کشته شدند. **جان** در رودخانه غرق شد. بنظر میرسد سپس **عمر** شنید نیروی تقویتی که منتظرش بود رسیده است و بشمال برگشت و حمله به دژ **بابل** را آغاز کرد.

بنظر میرسد حمله به **فایوم** و مرگ **جان** در میان **بیزانطینی** ها باعث حیرت شد: حمله در حاشیه کویر دلتا یک چیزی بود، به دره **نیل** نفوذ کردن رویهم رفته بیشتر جدی بود. جسد **جان** مرده با توری از رودخانه نجات داده شد، مومیایی شد و سرانجام به **کانستانتین پل** فرستاده شد. گفته شده است امپراتور **هراکولیس** از اتفاقی که افتاده بود بشدت خشمگین بود و فرمانده نیروهای **بیزانطین** در **مصر**، **تنودور** با عجله به **فایوم** رفت تا ببیند چه میتواند بکند. تیمسار دیگری که **لئونیتوس** نامیده میشد به **فایوم** فرستاده شد تا دفاع را مستحکم کند. بنابراین **جان نیکو**، "او شخص فریه ای بود و به اموری مانند جنگ آشنائی نداشت"، بعد از اینکه نیمی از سربازانش را در آنگاه بجنگ گذاشت، او به **بابل** برگشت. **فایوم** برای امپراتوری نگهداشته شد، اما موقتاً.

در این میان نیروی تقویتی مسلمان در امتداد شرق دلتا در حال رسیدن بود، درست همانطور که **عمر** عمل کرد. وقتیکه او از **فایوم** برگشت، او مجبور بود دوباره از رودخانه رد شود تا آنها را ببیند. لحظه خطرناکی بود، اما فرماندهان **بیزانطینی** از بهره برداری کردن از این فرصت کوتاهی کردند و **عمر** موفق شد به تازه واردان بپیوندد. گفته شده است که ارتش کمکی 12000 مرد داشت،<sup>31</sup> و با **زبیر بن العوام** فرماندهی میشد. **زبیر** یکی از اولین پیروان **محمد** بود و اعتبار بزرگی بعنوان یکی از نخستین مسلمانها داشت، اما این اعزام نظامی **عمر** بود و شکی در آنجا وجود نداشت که او مسئول باقی میماند. **زبیر** توصیف شده است با قدی متوسط، خوش قیافه (حسن القما) با رنگی پریده، ریشی کم پشت اما با موهای کلفت در بدن. او در نبرد شجاع بود و حتی عجله داشت، اما **عمر** مغز تمام عملیات بود و او فرمانده کل باقی ماند.<sup>32</sup>

ارتش متحد مسلمان در شهر باستانی (**هلیوپولیس**) اردو زد، حالا شهرک **قاهره** بزرگ است اما در آن زمان در حاشیه کویر بود. شهر در دوران باستانی اهمیت زیادی داشت اما حالا متروک شده بود: "وقتی **عربها** آمدند، اندکی از شکوه باستانی باقی مانده بود، گذشته از بعضی دیوارهای فرو ریخته، و مجسمه های بزرگ نیمه دفن شده، و ستون سنگی که تا بامروز ایستاده است بعنوان یاد بود دنیائی ناپدید شده."<sup>33</sup> این مکان در زمینهای بلند قرار داشت و آب بخوبی فراهم شده بود. **عمر** آن را پایگاه خود کرد. با دانستن اینکه او دستگاه و تکنیک لازم را برای محاصره کم دارد، او تلاش میکرد تا مدافعان دژ را بدام بیاندازد و در نبردی از زمین باز درگیر کند. ارتش اصلی **بیزانطین** زیر فرمان **تنودور** بسوی **هلیوپولیس** در زمینهای دشت گونه میان رودخانه **نیل** و تپه های **مقام** پیشروی کرد، جائیکه **قاهره** مدرن حالا ایستاده است. دو ارتش احتمالاً در 640 باهم برخورد کردند. نیروی اصلی **عمر** با **بیزانطینی** ها درگیر شد اما او همچنین نیروی کوچکی از 500 مرد سواره نظام را از راه تپه ها در شب فرستاد تا از پشت به دشمن شیبخون بزنند. این استراتژی کار کرد. همانطور که نیروی اصلی درگیر بود گروه کمین کنندگان حمله کردند و ارتش **بیزانطین** دچار هرج و مرج شد. همچنانچه آنها سعی میکردند از راه رودخانه و زمین فرار کنند خیلی از آنها نابود شدند.<sup>34</sup>

هدف بعدی برای اشغال کنندگان خود دژ **بابل** بود. این دژ محصول مهندسی گسترده نظامی **مصر** بود،<sup>35</sup> احتمالاً دور و بر 100 سال پیش از میلاد توسط امپراتور **تراهان** در پاسخ به شورش **جهودها** در **اسکندریه** ساخته شده بود. دژ در مکان سوق لجسی قرار داشت در سر دلتا جائیکه جزیره **روادا** رودخانه **نیل** را باریک میکرد طوریکه میشد با پلی از قایقها از آن رد شد. نام **بابل**، که بنظر میرسد با آن همیشه در زمانهای باستانی شناخته میشده است، در باره پایه ریزی آن توسط **نیوجاندنزار** با بعداً توسط پناهندگان یا سکونگران مهاجر از **بابل** اصلی در **عراق** چندین افسانه را بوجود آورده است. **عربها** آن را با نام **قصر الشاما** میشناختند، اما نام قدیمی آن در اروپای قرنهای میانه ماند، اغلب جایگاه سلطان **مصر** شناخته میشد، گنج کننده، بعنوان **سلطان بابل**. تقریباً مثلثی شکل، دیوار سنگی و آجری **بابل**، به بلندی 12 متر و تقریباً پهنا 3 متر بود، و در امتداد کناره رودخانه بسوی غرب از میان باغها و حیاط مانستری ها در شمال و شرق ادامه پیدا میکرد. در جنوب دروازه عظیمی بود که دو طرف آن دو برج به شکل دی انگلیسی قرار داشت، و بنام دروازه آهنین شناخته میشد، که بسوی بندر **رومی** باز میشدند. دو برج عظیم دیگر بقطر 30 متر کناره رودخانه را دیدبانی میکردند. با مساحت 5 هکتار، **بابل** ده کلیسا یا مانستری در داخل دیوارهای خود داشت، و جمعیت قابل ملاحظه غیر نظامی و همینطور پادگان را در بر داشت. ممکن است در زمان اشغال **مسلمانان** عمرش بیشتر از شش قرن بوده باشد، اما هیچ چیز از قدرت نظامیش را از دست نداده بود. پیش از قرن بیستم استحکامات عملاً دست نخورده باقی مانده بود، و در داخلش که با دیوار محصور شده بود به کلیساهای کاپتیک و یک کنیسه پناه میداد. ، در هر صورت، بعد از آن زمان بیشتر بنیاد آن تخریب شده است، و تنها آثار ناچیزی از شکوه باستانی آن باقی مانده است.

دورو بر سپتامبر 640 بود که **عمر** آغاز به گرفتن دژ کرد. گفته شده است که پادگان 5000 تا 6000 مرد داشته است، که بخوبی با آذوقه تامین شده بودند تا گرد گیری را ایستادگی کنند. بر ضد این دیوارهای مستحکم، **عربها** تنها میتوانستند موتورهای کوچک محاصره فراهم کنند و تلاش کنند با بکار بردن نردبان از دیوارها بالا بروند. اگر در آنجا امید رسیدن کمک و یا پشتیبانی گسترده در میان مردم دهکده های دور و بر بود، ممکن بود خود را بخوبی نگهدارد. اما هیچ ارتش **بیزانطین** برای نجات نیامد و سیاست خرد کردن **کاپتها** توسط **سایروس** ضمانت کرده بود که **کاپتها** با بی تفاوتی به سرنوشت **بیزانطینی** ها و حتی دشمنانه نگاه کنند.

در این میان، هنوز مدافعان **بابل** را نگهداشته بودند. گزارش منسجمی از محاصره در آنجا وجود ندارد و ما تنها برای برتر کردن **عربها** چند حکایت‌های داریم، بمنظور نشان دادن نایگرانی جنگجویان **مسلمان**. در یکی از آنها **زبیر** و **عبیده** وقتیکه نماز میخواندند با دشمن غافلگیر میشوند، اما آنها بروی اسب خود میپرند و حمله کنندگان را به دژ برمیگردانند. همانطور که **بیزانتینی** ها عقب نشینی میکردند، چیزهای با ارزش خود را مانند کمر بند و زینت آلات را پرت میکردند باین امید که **عربها** بایستند تا آنها را بردارند. در هر صورت، **مسلمانها** خوار دانستن ثروت این دنیایی خود را نشان دادند، و دشمنان خود را تا دیوارهای شهر دنبال کردند، جائیکه **عبیده** با سنگی که از بالای بارو پرت شده بود زخمی شد. دو قهرمان سپس برمیگردند به سرسپردگی خودشان که نماز خواندن است، و چپاول با ارزش را بحال خود رها میکنند.

در مارچ 641 خبر مرگ امپراتور **هراکولیس** و بحران جانشینی او در امپراتوری میرسد. مطمئناً این واقعه مدافعان را افسرده کرد و روحیه **عربها** را بالا برد، کسانیکه هنوز بنظر میرسید امپراتور پیر را با ترس معینی در نظر میگرفتند. با نبودن انتظار کمک در افق، پایان زیاد نمیتوانست دور باشد. در دوشنبه 9 اپریل 641، سرانجام **بیزانتینی** ها دژ عظیم را به **مسلمانها** تسلیم کردند و رفتند، مقداری از طلاهای خود را بردند اما ابزار نظامی قابل ملاحظه خود را رها کردند.<sup>36</sup>

بنابر یک گرداندین، این **زبیر** بود که در پایان شهر را گرفت. او نردبان ها را آورد تا از دیوار بالا بروند و فریاد زد "خدا بزرگ است"، با شنیدن این در آنجا یک یورش توده واری بود و مدافعان امیدشان را از دست دادند و تسلیم شدند.<sup>37</sup> در سیمای آن، این یک برداشت داستانه کلاسیک است، و بطور مشکوکی مانند چگونگی گزارش یورش **خالد بن الولید** به دیوارهای **دمشق** است. از جهت دیگر، مسلماً **مسلمانهای مصر** داستان را جدی گرفتند. نردبان **زبیر** بعنوان یاد بود نگهداشته شد. **بلاد حاری**، که در نیمه دوم قرن نهم مینوشت، نگارنده است که **زبیر** خانه ای ساخت، که بعداً به پسرش و فرزندان او وارث رسید، و هنوز در روزگار او نردبان در خانه حفظ شده بود.<sup>38</sup>، بیشتر از سه و نیم قرن بعد، منبع دیگری میگوید نردبان تا آتش سوزی خانه در سال 1000 بجامانده بود.<sup>39</sup>

واقعیت های داستان همچنین مهم است، چون تسلیم بابل ضربه فاجعه باری بر قدرت **بیزانتین** در **مصر** زد، "منشأ غم بزرگی برای **رومی** ها بود" آنچنانکه تاریخ ورز همزمان **کا پتیک جان نیکو** با لذت قابل ملاحظه ای میگذاردش. او شکی برای علتهای آن ندارد: آنها شور نجات خدای ما را و نجات دهنده مسیح را محترم نشمرند، کسیکه زندگی خود را داد برای کسانیکه باو ایمان دارند. "بویژه آنها **مسیحی** های **ارتودوکس** را آزار دادند ( البته، با آنها منظورش رفقای **کاپت** است). در دوران محاصره بنظر میرسد رهبران **کاپتیک** در قلعه نظامی در زندان نگهداشته شدند. در یکشنبه عید پاک زندانی ها آزاد شدند اما "دشمنان مسیح چنانچه آنها بودند آنها (**بیزانتینی** ها) به **کاپتها** اجازه ندادند که بروند بدون اینکه با آنها بد رفتاری کنند، اما **بیزانتینی** ها **کاپتها** را تازیانه زدند و دست های آنها را بریدند".<sup>40</sup> احتمالاً در این زمان مدرکی که بنام **پیمان میسر (مصر)** شناخته میشود بین **مسلمانها** و **توانورزان بیزانتینی** نوشته شد، اگر چه متن دقیق این مدرک بدون روشنی باقی مانده است.<sup>41</sup> آن از جهت های زیادی مانند پیمانی است که **عمر** با **اورشلیم** بست و فرضاً از روی آن نمونه برداری شده بود. آن آغاز میشود با عبارت کلی پاسداری کردن از مردم (ملت) از دینشان، از دارائیشان، صلیب هایشان، از زمین هایشان و نهر هایشان. هر سال وقتیکه طغیان نیل (زیادن نهریها) پایان میابد آنها متعهد میشوند جزیه (خراج) بپردازند.<sup>42</sup> اگر رودخانه باندازه کافی بالا نیامد، پرداخت بنسبت کمتر میشود. اگر کسی با پیمان موافقت نکند، خراج نخواهد پرداخت اما حفاظتی از او نمیشود. **رومی** ها و **نابیان** که میخواهند از شرایط یکسانی بهره برداری کنند میتوانند و آنهایی که نمیخواهند از اند که بروند. عبارت های بیشتری وجود دارد که ویژه **نابیان** است: آنها نباید در خانه مردم ساکن شوند و آن کسانیکه پیمان را پذیرفته اند این تعداد برده و این تعداد اسب باید بدهند. در عوض، به آنها حمله نخواهد شد و تجارت آنها بهم ریخته نخواهد شد. شاهدان پیمان **زبیر** و پسرانش **عبدالله** و **محمد** بودند و توسط **وادان** نوشته شده بود.

این پیمان یکی از شماری از گزارش هایی درست همانند با کمی تفاوت است که ما از شرایطی که با مردم **مصر** گذاشته اند داریم.<sup>43</sup> در بیشتر آنها مالیات تعیین شده برای هر بزرگ سال مرد که میباید پرداخت میشد دو دینار بود بجز فقرا. در بعضی از آنها همچنین گفته شده است که **مصری** ها میباید برای مسلمانها آذوقه فراهم کنند.<sup>44</sup> هر زمین داری (ده دار) میباید 210 کیلو گندم فراهم میکرد،<sup>1</sup> 4 لیتر عسل و 4 لیتر سرکه ( اما البته شراب نه).<sup>2</sup> آنها همچنین میباید لباس میگرفتند: یک جفت شلوار (سارویل) و یک جفت کفش. این ممکن بود باین دلیل باشد که این عربهای جنوب بدون آمدگی برای سرمای زمستان **مصر** آمده بودند.

حالا که **بابل** در دست مسلمانها بود، **عمر** شتاب داشت تا تدارکات برای حمله اجتناب ناپذیر به **اسکندریه** را فراهم کند. تنها سه ماه پیش از بالا آمدن آب نیل بود که تحرک را خیلی مشکل میکرد. دیوارهای دژ تعمیر شد و مرتب شد. سپس او دستور داد تا دوباره پلی از قایقها بروی پهنای نیل ساخته شود. بنابر داستانی عاشقانه که برطبق سنت **عربی** حفظ شده بود، یک کبوتر در خیمه **عمر** لانه کرد درست پیش از آنکه برای اعزام نظامی خیمه برداشته شود. او دستور داد که کبوتر بحال خود رها شود: "او پناهنده شده است تحت حمایت ما (تاجر امانتبا جاوارینا). بگذارید خیمه بر پا بماند تا جوجه های کبوتر از تخم بیرون بیایند و پرواز کنند و بروند." داستان با

3 اردباس، یک اردباس تقریباً 70 کیلو است<sup>1</sup>

2 قیست، یک قیست مصری 2.106 لیتر است<sup>2</sup>

گذاشتن گارد نگهبانی تا کسی مزاحم کبوتر نشود آرایش بیشتری شده بود.<sup>45</sup> بنابر سنت **مصری**، **کاپتها** در این مرحله به جنگ کمک بزرگی کردند چون با ارتش رفتند و "جاده ها را امن کردند و پل ها را ساختند و بازارها را بر پا کردند (برجا کردند). در جنگ **عربها با رومی ها، کاپتها کمک عربها بودند**".<sup>46</sup>

طبق معمول جریان واقعی جنگ گنج کننده است. بنظر میرسد اولین هدف **نیکيو** بود، شهر بیشاپ وقایع نگار. قلعه مستحکمی بود در شاخه غربی **نیل** نزدیک **مانوف** جدید. فرمانده **مصری تئودور** یکی از زیر دستانش **دامنتیناس** را بفرماندهی پادگان و ناوگانی از قایق ها منصوب کرد، اما با نزدیک شدن ارتش **عربها** دست پاچه شد و با قایق به **اسکندریه** فرار کرد. با پی بردن باینکه فرماندهانشان رفته است، سربازان پادگان اسلحه شان را بزمین انداختند و تلاش کردند با قایق فرار کنند، اما پیش از این قایق رانان به دهکده های خود فرار کرده بودند. سربازان بدون دفاع در حالیکه در کنار رودخانه ایستاده بودند گرفتار **عربها** شدند و همه آنها به شمشیر **عربها** گذاشته شدند بجز یک مرد که **زکریا** خوانده میشد، کسیکه گفته شده است بخاطر شجاعتش بخشیده شد. **مسلمانها** بدون مخالفتی وارد شهر شدند در 13 می 641 و، بنابر **جان**، هر کس را که در خیابان ها و کلیساها پیدا کردند قصابی کردند، مرد، زن و نوزاد و بخشندهگی به هیچکس نشان ندادند.<sup>47</sup>

حالا **عربها** ارتش **رومی** را دنبال میکردند که زیر فرمان **تئودر** همچنان بسوی شمال و **اسکندریه** عقب نشینی میکرد. همیشه پیشروی برای **عربها** به آسانی حرکت کردن نبود. در یک مکان فرمانده پیشتازان **مسلمان شریک بن شاو** بتوسط سربازان **رومی** محاصره شد و در خطر خرد شدن بود. او بیکی از مردانش، که اسب کهری مشهور به تیز پا بودن داشت، دستور داد تا بتازد و **عمر** را پیدا کند، 26 کیلومتر پشت سر در **ترنات**، و باو از خطر بگوید. **رومی ها** پیغام بر را تعقیب کردند اما نتوانستند او را بگیرند. با شنیدن گرفتاری **شریک**، **عمر** بتندی که امکان پذیر بود پیشروی کرد و دشمن عقب نشینی کرد، چون نمیخواست در نبرد با او روبرو شود. از آن پس آن مکان با نام **کوم شریک** (تیه شریک) شناخته میشود.

نیروهای **عرب** به پیش روی ادامه دادند. یک درگیری دیگر شدید در **کاریوم** در دلنا وجود داشت. بنظر میرسد که در اینجا **رومی ها** و **کاپتها** در کنار هم جنگیدند و نیروی تقویتی از تمام شهرها و دهکده های اطراف آمد.<sup>48</sup> نیروهای **تئودور** تارو مار شدند اما تنها بعد از پیکاری درنده وار، و **عمر** "دعا کرد، دعای ترس را"<sup>49</sup>. در این نبرد بود که پسر **عمر** وقتیکه در گارد پیشتاز میجنگید زخمی جدی برداشت. در پایان **تئودور** و سربازان بجامانده اش مجبور شدند به **اسکندریه** عقب نشینی کنند.

حالا **عربها** به شهر با شکوه نزدیک میشدند. **باتلر** توصیف شاعرانه ای از چیزی که آنها میباید میدیدند بما میدهد.<sup>50</sup>

خیلی از سربازان در آن ارتش (**عرب**) میباید شهرهای زیبای را در **فلسطین** دیده باشند، مانند **ادسا، دمشق و اورشلیم**<sup>51</sup> بعضی حتی ممکن است به شکوه بیشتر و مشهور **آنتیوچ** و یا شگفتی های **پالمیرا** نگاه کرده باشند؛ اما هیچ چیز نمیتوانست آنها را برای شهر فوق العاده با شکوهی که حالا در مقابل شان بر خاسته بود آماده کند، همچنانچه آنها از میان باغها و کشتزارهای انگور برای شراب و صومعه ها که در اطراف آن فراوان بودند میگذشتند. **اسکندریه**، حتی در قرن هفتم، زیباترین شهر دنیا بود: احتمالاً بجز **کارتاژ** باستانی و **روم**، هنر ساختمان سازی هیچ چیز مانند آن را هرگز پیش از آن و یا تا به آن زمان نساخته بود. تا چشم کار میکرد خطی از دیوارها با برج های بیمانند ادامه داشت که قرنها بعد هنوز اشتیاق گذشتگان را تحریک میکند. بالای دیوارها گنبدها و نماهای ساخته مثلثی، ردیف ستونهای سنگی و ستونهای چهار گوشه سنگی با نوک هرمی، و آنسوی دیوارها مجسمه ها، معبدها و کاخ ها پرتو افکنی میکردند. در دست چپ (چنانچه **عربها** از جنوب شرقی نزدیک میشدند) چشم انداز احاطه شده بود با **سراپیوم** بلند با پشت بام خوش نما و با ارک که در آن ستونهای **دیوسلتیان** برجسته ایستاده بود: بطرف راست کتدرال بزرگ **سینت مارک** دیده میشد، و بیشتر بسوی غرب آن ستونهای سنگی چهار گوش با نوک هرمی که سوزن های **کلوپاترا** خوانده میشدند دیده میشد.<sup>52</sup> که آنها حتی در آن زمان 2000 سال عمرشان بود یا دو برابر قدمت شهر از زمانیکه آن پایه ریزی شده بود. فاصله بین ستونها با ساخته های برجسته معماری درخشان پر شده بود: در پشت انداز آن برج یاد بود شگفت انگیز فانوس دریایی (**فاروز**) ایستاده بود، که بدرستی یکی از عجایب دنیا بود. حتی این نیمه بربرهای جنگجو از صحرا میباید از شکوه، جلال و همچنان از بزرگی و استحکام آن تکان خورده باشند، شهری که آنها آمده بودند تا تسخیر کنند.

در هر صورت، گواهی باستان شناسانه نشان میدهد که مقداری از شکوه **اسکندریه** کلاسیک خیلی پیش از آن از بین رفته بود.<sup>53</sup> فانوس (**فاروس**) هنوز دست نخورده بود، و راه ورودی به بندر را روشن میکرد، و خیابان اصلی شهر هنوز در امتداد جریان راه باستانی **مناپیکا** بود، اما بیشتر بخش شرقی شهر باستانی متروک شده بود. از آن بیشتر بندر مهم جنوبی در کنار دریاچه **ماریوتوس** بوسیله پیکار بین پشینیانان امپراتور **فوکاس** و رقیب او **هراکولیس** در 10-608 ویران شده بود، که سیستم کانال ها را ویران کرده بود. بعد از این ویرانی، همچنین بیشتر بندر جنوبی شهر متروک شد. وقتیکه خلیفه عباسی متوکل (61-846) دستور داد دیوارهای تازه ای برای شهر در قرن نهم بسازند، آنها تنها یک سوم شهر باستانی را محصور کردند. زلزله، ویرانی شهر بوسیله مهاجمان صلیبی از قبرس در 1365 و ساختن دوباره شهر بدستور محمد علی در ابتدای قرن نوزدهم، **اسکندریه** باستانی و قرنهای میانه را از میان برده است. در هر صورت، گواهی اندک باستان شناسانه نشان میدهد، شهری که **عربها** تسخیر کردند باندازه شهر داخل



دیوارهایش کوچک و خیلی از محله هایش متروک شده بود. استحکامات شهر، که بر میگشت بدوران درخشان پوتولمیک، ممکن بود برای مردمان کم شده شهر خیلی طولانی بوده باشند تا بتوانند بطور موثری از آن دفاع کنند.

باوجود این مشکلات، شهر اسکندریه ممکن بود برای ماه ها و حتی سالها پایداری کند، بخصوص اگر از دریا تدارکات به آن میرسید، اما قرار نبود که اینچنین باشد. تمام امپراتوری و بخصوص اسکندریه با رقابت و حسادت متلاشی شده بود. برای جزئیات این ما کاملاً به داستان واره جان از نیکوی متکی هستیم، چون نویسنده های عرب در رابطه با این بما هیچ چیز نمیگویند.

دو ماه پیش از تسلیم بابل، امپراتور هراکولیس در 11 فبریه 641 مرد. او مقرر کرد که دو پسرش، کانستنتین و هراکولیس، بین خود توانورزی در امپراتوری را شریک شوند. این یک طرح کارگری نبود، و کانستنتین حکومت را بدست گرفت. او برای مشورت سایروس را از تبعید و فرمانده نظامی را از مصر فراخواند، که در آن او موافقت کرد سربازان بیشتری به مصر بفرستد. فراهم کردن مقدمات اعزام پیش از آن در جریان بود، وقتیکه کانستنتین در 24 می بناگهان مرد. قدرت حالا به نیمه برادر کوچک او هراکولیس و مادر جاه طلبش مارتینا رسید. بنظر میرسد دولت جدید اراده کرده بود با مسلمانها صلح کند و حالا سایروس به اسکندریه فرستاده شد، نه برای نیرومند کردن مقاومت بلکه تا دیده شود زیر چگونه شرایطی میشود مذاکره کرد. قانون ورزان تازه در کانستنتین پل ممکن است احساس کرده باشند که آنها به تمام نیروی نظامی برای نگه داشتن موقعیت خود در پایتخت احتیاج دارند. سایروس ممکن بود امیدوار باشد که او بتواند برنامه خراج را دو باره برقرار کند که او پیش از 639 برقرار کرده بود. از آن گذشته، بیزانتین اغلب به بربرها پیش از این یارانه پرداخت میکرد است تا از سرزمین آنها بیرون بمانند، و این گروه کوچک غارتگران ممکن است آماده باشند تا شرایطی را بپذیرند.

در این میان جدال تلخی در اسکندریه بین دو رقیب برای پست فرماندهی نظامی جریان داشت: دومینتیناس، مردی که فایام و نیکوی را تسلیم کرده بود، و مناس، که گفته شده است بیشتر مردم خواه بود. هر کدام از بخش پشتیبانان نمایشی خود برخوردار بودند. دومینتیناس با آبی ها و مناس با سبزها. رقیبان بخشهای نمایش که با رنگها نامیده شدند، سرچشمه آن با رنگ مشوقان مسابقه ارا به ران ها نامیده شده بود. آنها کانون مهم وفاداری و ستیز در شهرهای بزرگ عهد عتیق بودند اما هیچکدام از آنها با تسخیر مسلمان بجانماندند. هر دو ژنرال میتوانستند طرفداران خود را بخوابان بریزند و چنین کردند. روشن نیست که آیا این دشمنی چیزی بیشتر از رقابت شخصی بود: جان نیکوی از تنش دینی میگوید اما توضیح بیشتری نمیدهد. همچنین در آنجا ممکن است تفاوت در سیاست بوده باشد: دومینتیناس با مارتینا و سایروس درباره به سازش رسیدن با عربها موافق بود.

جان ذکری از جنگ جدی نمیکند اما سنت مصری عربی یک محاصره جاندار را توصیف میکند با بیرون آمدن گاه گاهی سربازان از شهر برای جنگ تن بتن. بروشنی بیرون دیوارهای شهر بعضی زرد خوردهائی وجود داشت اما، بنظر میرسد، حمله سراسری نبود. وقتیکه پایان فرا رسید، آن از را مذاکره بود تا اقدام نظامی.

سایروس در بامداد جشن صلیب مقدس، 14 سپتامبر 641 به اسکندریه برگشت. او اول در مانستری تبسی نزدیک بندر جائیکه قطعه ای از صلیب مقدس، که بدستور هراکولیس بزرگ فرستاده شده بود، نگه داری میشد توقف کرد. سایروس آن را برداشت برای راه پیمائی از خیابانها به کلیسای مشهور کاسریون. جان از نیکوی به ما میگوید چگونه مردم زمین را بافتخار او فرش کرده بودند و فریاد میزدند امین، و جمعیت آنقدر زیاد بود که آنها بروی یکدیگر میافتادند.<sup>54</sup> این جالب است که تاریخورز کاپت خوش آمدگویی داده شده مردم واران به دشمن بزرگ کلیسای خود را نگارش میکند. او برای موضوع صلیب حقیقی سخنوری اندرزوارانه ای کرد اما در پایان عبادت یک کشیش زیردست سرود مقدس نادرستی را سر داد، با اشاره مستقیم به بازگشت بزرگواره بامید اینکه او را شاد کند. مردم از این جدائی از دستور درست مراسم سر خود را تکان دادند و خردمندانه پیش بینی کردند که سایروس هرگز عید پاک دیگری را در این شهر نخواهد دید؛ یا اینجور بما گفته شده است.

در اکتبر سایروس بی سر وصدا شهر را ترک کرد و رفت تا در فاستیت با عمر مذاکره کند. آن زمان طغیان رود نیل بود و عمر، که در میانه های سرزمین مصر پیکار میکرد، به پایگاه خود برگشته بود. بنابر جان عمر به بزرگواره خوش آمد گفت، و گفت، "تو کار خوبی کردی که بدیدن ما آمدی"، و سایروس در جواب گفت "خدا این سرزمین را بدست تو داده است: اجازه بده که دشمنی بین تو و روم نباشد". بنابر وقایع نگار سوریه ای، سایروس توضیح داد که او مسئول شکستن قرار داد و پرداخت نکردن خراج نیست و او با فصاحت التماس کرد (مسلمانها) تا طلانی را که او میدهد بپذیرند اما عمر باو پاسخ داد: "حالا که ما کشور را گرفته ایم، ما آن را ترک نخواهیم کرد."<sup>55</sup> سایروس احساس کرد جز پذیرفتن تقدیر خیانترانه انتخاب دیگری ندارد و در نهایت بروی صلح در 28 نوامبر 641 توافق شد. مردم اسکندریه میباید خراج میپرداختند. ارتش روم میباید شهر را با دارائی ها و گنجینه هایش ترک میکرد و از راه دریا به کانستانتین پل برمیگشت. برای به اجرا گذاشتن این ترتیبات در اینجا ترک مخاصماتی برای یازده ماه تا سپتامبر 642 خواهد بود. در این میان برای اطمینان از اجرای شرایط قرار داد، مسلمانها 150 سرباز و 50 شخصی را بعنوان گروگان میگیرند.

سایروس حالا به شهر برگشت تا فرماندار نظامی تنودور را قانع کند تا قرار داد را بپذیرد (باو بفروشد) و امپراتور را آگاه کند. تمام مردم شهر آمدند تا باو خراج بپردازند اما او جرأت نکرد که بگوید چه کرده است. تا وقتیکه یک نیروی عرب برای گرفتن اولین قست خراج پدیدار شد که مردم اسکندریه تشخیص دادند صلح شده است. وقتیکه آنها نیروی مسلمان را دیدند، مردم اسکندریه اسلحه

هایشان را برداشتند و آماده نبرد شدند، اما فرماندار نظامی اعلان کرد که شهر تسلیم شده است. واکنش آنی مردمی خیلی خصمانه بود و بزرگوارانه تهدید به سنگ سار شدن شد. در اینجا **سایروس** توضیح داد: او با اشک سوگوارانه اصرار کرد مردم شرایط را بپذیرند و گفت او قرار داد را بسته تا آنها و بچه هایشان را در امان نگهدارد. در پایان آنها پذیرفتند؛ پول جمع شد و پرداخت شد در دهم دسامبر 641، که اولین روز سال 21 سالنامه **مسلماتها** بود.

بعد از سقوط **اسکندریه** در آنجا مقاومت اندک بیشتری بود. بنظر میرسد که پیش از آن **عمر** ارتشی را به میانه **مصر** رهبری کرده بود. در آنجا بعضی مقاومت هائی با فرماندار محلی در **انتینوپولیس** وجود داشت اما در جائی دیگر ارتش **مسلمان** با مخالفتی روبرو نشد. در دوران ترک مخاصمه که پس از تسلیم **اسکندریه** آمد، ارتشهای **مسلمان** از شهرهای کوچک بالای دلتا دیدن کردند. دوباره، در آنجا مقاومت پراکنده ای وجود داشت اما مداوم نبود.

در این میان، **اسکندریه** خود را به شرایط تازه تطبیق میداد. خیلی از **رومی** ها، و ما میباید تصور کنیم که شامل بدنه اصلی ارتش میشد، در یانوردانه بسوی **کانستانتین پل** و یا سایر مکانها بیکه هنوز در دست **بیزانتین** بود رفتند. خود **سایروس** در آرامش بعلت طبیعی مرد. اندازه ای از طبیعت و ارگی وجود داشت که خود را تحمیل کرد و بزرگوارانه جانشین **کلسدونین** ها چنانکه میباید انتخاب شد. در این میان بزرگوارانه **کاپتیک** ها **بنجامین** از مخفیگاه خود پدیدار شد و توانست به **اسکندریه** برگردد. آخرین سربازان **رومی** زیر فرمان **تئودور** در یانوردانه بسوی **قبرس** رفتند و در 17 سپتامبر آخرین صحنه بازی شد و قتیکه، در پایان یازده ماه ترک مخاصمات، در 29 سپتامبر **عمر** رسماً بدون اینکه با مقاومتی روبرو شود وارد شهر شد. و یک هزار سال قانون ورزی **رومی** و **یونانی** در **اسکندریه** پایان رسید.

از جهت های زیادی قانون ورزی **اسلامی** ادامه چیزی بود که پیش از این بود. درباره زندگی روزمره در **مصر** ما از روی **پاپیرهای** مدیریت میدانیم که بما خیلی چیزها را میگویند که مالیات گیرندگان مالیات یکسانی را مانند دوران **بیزانتین** در دوران قانون ورزی **مسلمان** جمع میکردند و آنها به بکار بردن زبان **یونانی** در دولت ادامه دادند. نیم قرن دیگر میباید میگذشت پیش از اینکه زبان **عربی** زبان مدیریت بشود.

در هر صورت، از چند جهت تسخیر **مسلمانان** بمعنی تغییرات بنیادی بود. آشکارتر از همه، حالا دستورها از **مدینه** میامد تا **بیزانتین**، و دولت **مسلمانهای** بودند که **عربی** حرف میزدند، نه **مسیحی هائی** که به **یونانی** حرف میزدند. نشانه این تغییر مسیر صادراتی گندم بود. **مصر** اول گندم روم را و بعد **کانستانتین پل** را تامین میکرد. بعد از تسخیر آن گندم **مدینه** و **مکه** را تامین میکرد. یکی از اولین طرح ها نیکه دولت تازه **مسلمان** اجرا کرد باز کردن دوباره کانال باستانی بود که از **نیل** در **قاهره** معاصر به دریای **سرخ** امتداد داشت. گندم حالا میتوانست مستقیماً از مزرعه های حاصلخیز **مصر** به پایتخت امپراتوری جدید منتقل شود.

داستان این بوده است که **عمر** تمایل داشت **اسکندریه** را پایتخت خود بکند، که حرکت طبیعی میبود، اما او از انجام دادن اینکار بوسیله خلیفه **عمر** باز داشته شد، کسیکه از نفوذ **مسیحیت** و فرهنگ **هلنیستیک** در شهر میترسد. بجای آن، دولت و ارتش تسخیر کننده در دست در شمال دژ **بابل** در مکانی که هسته **قاهره** قدیمی شد مستقر (بجا) شدند. سنت **عربی مصری** ادعا میکند تصمیم با خلیفه **عمر** گرفته شد، کسیکه، مانند **کوفه** و **بصره**، نمیخواست ارتش های **مسلمان** با آب از **عربستان** جدا شوند. همچنین در مکان استراتژیک عالی قرار داشت در سر دلتا، تنها چند کیلومتر از پایتخت **فرعون** ها در **ممفیس** دور بود. در اینجا اولین مسجد ساخته شد. اگرچه بیشتر مصالح آن متاخر است، هنوز مسجد شناخته میشود بنام مسجد **عمر** و مکانی را اشغال میکند که او آنرا آنجا ساخته بود. در اطراف آن **عربها** چادرهای خود را برپا کردند و پناهگاه های خود را ساختند. نام قبیله های گروه های مختلف که در آنجا ساکن شدند عاشقانه بسنت **عربی مصری** حفظ شد. و برای دستکم دو قرن کسانیکه اجدادی داشتند که با تسخیر کنندگان آمده بودند تنها شأن اجتماعی نداشتند بلکه از درآمد مالیاتی سزاوار داشتن سهمی بودند. لیست نشان میدهد که اکثریت غالب ساکنان از **یمن** جنوبی بودند، از ناحیه سکونگاه های **یمن** و **هادرماوت** در جنوب **عربستان**. سکونگاه بنام **فاستات** شناخته شد، یا از یکی از کلمات **بیشمار عربی** برای چادر و یا خراب شدن کلمه **یونانی فوساتون** یا چاله. در مقایسه با شهرهای جدید **اسلامی** در **کوفه** و **عراق**، که با خیابان های پهن و مرکز شهر باز گسترده طرح ریزی شده بود، **فاستات** در هم و برهم و طبیعی بود. قبیله ها و خانواده های متفاوت هر جا که میخواستند ساکن شدند و خیابان ها با راهی پیچ در پیچ که آنها برای رفتن به **نیل** پائینی برای آوردن آب و یا راه خود را بسوی مسجد و یا بازار پیداکند ساخته شدند. سکونگاه خیلی پراکنده شده بود، طول آن پنج کیلومتر از شمال به جنوب در امتداد کناره رود **نیل** بود و دست کم یک کیلومتر از غرب به شرق بود. مردم در قبیله نزدیکان خود ساکن شده بودند، بهر 300 تا 350 مرد یک اقطا یا قطعه اختصاص داده شده بود که در آن خانه های خود را بسازند. **فاستات** نخستین، بنابر تاریخ ورز بزرگ آن، "گرد آمدن سی تا چهل قبیله بود (یا چند قبیله ای) سکونگاه چندین صد چادر و کلیه ساخته شده از نی و گل بود که بیکدیگر کم و زیاد نزدیک بودند و با زمین گسترده غیرمسکونی از هم جدا شده بودند".<sup>56</sup> تحقیقات باستان شناسانه اخیر تأیید میکند که در زمان تسخیر **مسلمان** بیشتر این مکان باز و نساخته بود و ساختمان های همیشگی، خانه های ساخته شده با آجر از نخستین مرحله های تسخیر آغاز شد.<sup>57</sup>

اتفاقی سکونگاه میباید آینده با شکوهی میداشت. از قتیکه **عمر** آن را در 641 بنیاد گذاشت تا امروز، شهری که در سر دلتای **نیل** بود هرگز گسستی نداشته از پایتخت **مصر** بودن. حقیقت دارد که مرکز قدرت بطرف شمال تغییر مکان داد، در دوران قرن نهم ستاد دولتی در شمال **فاستات** محدوده دیوار دار **قاهره** (قاهره، پیروزمندان)، با **فاطمی** ها در 969 بنیاد گذاشته شد، علارغم این مهاجرت

آهسته بشمال، **فاستات** مرکز تراکم جمعیت و تجارت باقی ماند تا 1171، و قتیکه بیشتر آن برای وجود تهدید تسخیر **صلیبی** ها سوزانده شد. از آن زمان بعد بیشتر این مکان ویرانه است، جائیکه مقدار کمی خاک و خاشاک باقی مانده خانه ها، مسجد ها و حمام ها را پنهان کرده است. اما دژ قدیمی **پابل** مرکز فرهنگی **کاپتیکیها** باقی ماند، و **مسلمانها** هنوز در مسجدی که نام **عمر** را بر خود دارد پرستش میکنند، و احترام قدیمی ترین مسجد در **مصر** را دارد.

بنیان گذاری **فاستات** به نقش **اسکندریه** بعنوان پایتخت پایان داد. تقریباً برای هزار سال، **مصر** از این شهر دریای **مدیترانه** با برگزیدگان **یونانی** زبان قانون ورزی شده بود. تماس با آن طرف های **مدیترانه** با **روم** و **کانستانتین پل** آسان و مدام بود. در فاصله بین مذاکرات صلح برای تسلیم شهر و آمدن پادگان **عرب**، خیلی از این برگزیدگان رفتند. **اسکندریه** یک شهر مرزی شد. در 645 یک نیروی **رومی** زیر فرمان ژنرال **مونیل** در **اسکندریه** پیاده شد و شهر را باستانی گرفت. از آنجا آنها برای غارت دلتا حرکت کردند اما از بهره بردن از برتری خود و ریشه کردن در خانه خود کوتاهی کردند و به **فاستات** حمله کردند. **عمر**، که با این زمان موقعیت فرمانداری خود را از دست داده بود، با عجله منصوب شد، و رهبری کرد سربازانی را که آنچنان موفقیت آمیز در تسخیر نخستین رهبری کرده بود. **رومی ها** بسوی **اسکندریه** به عقب رانده شدند. در تابستان 646 شهر محاصره شد. بعضی ها میگویند که حمله کنندگان **مسلمان** با دستگاههای محاصره دیوارها را ویران کردند، دیگران میگویند با خیانت یکی از دروازه بانان **اسکندریه** سقوط کرد. چیزیکه روشن است این است که، در هر صورت، شهر بزور گرفته شد: بعضی از **رومی ها** با کشتی فرار کردند، خیلی از آنها و **مونیل** در جنگ کشته شدند. این بار آمدن **عربها** همراه با آتش زدن بیشتر شهر و قتل عام گسترده بود تا اینکه **عمر** به کشتن پایان داد در جائیکه از آنوقت تا بحال بنام مسجد بخشش شناخته میشود. این تسخیر دوباره کار اسکندریه را تمام کرد، که حالا شهر استانی شده بود و مقام **فاستات** را بعنوان پایتخت تأیید کرد. از بعضی جهات این برگشت به سرمشق گذشته بود. **فاستات** جانشین پایتخت فرعون **ممفیس** شد.

سکونگاه های **عرب** خیلی محدود باقی ماندند. در آنجا احتمال ندارد که بیشتر از 40000 مرد بوده باشد<sup>58</sup> و با خانواده آنها، بگویید تمام عربهای مهاجر دورو بر 100000 روان بودند.<sup>59</sup> و قتیکه آنها آموختند امنیت خود را در کشور اجرا کنند و آموختند چگونه ثروت آن را در جهت منافع خود مدیریت کنند، آنها میلی برای تشویق مهاجرت بیشتر نداشتند که برای آنها سودی نداشت: این تنها بدین معنی بود که ثروت کمتری بآنها میرسید. آنها همچنین میلی نداشتند تا **کاپتها** را بدیگر شدن تشویق کنند، برای اینکه آنها هم مطالبه سهم میکردند. برای بیشتر قرن نخستین تسخیر، سکونگاه های **عربها** به **فاستات**، پادگان **اسکندریه** و **آسوان** برای دفاع از بالای **مصر** از حمله های **نوبیا** محدود شده بود. اکثریت قابل ملاحظه جمعیت **مسیحی های کاپتیک** باقی ماندند و مدیران درجه پائین بطور عمده از خانواده ها و گروه های یکسانی بودند، کسانیکه پیش از این به مدیریت امپراتوری **رومی** و **پارسی** خدمت میکردند. تنها ارتش و بالاترین درجه مدیریت در دست **عربها** بود.

شخصیت های اصلی داستان هیجان انگیز تسخیر **مصر** سرنوشته های متفاوتی داشتند. **سایروس** نخستین کسی بود که رفت، مرگ بعلت طبیعی در دوران متارکه جنگ بین عهدنامه تسلیم و اشغال نهانی **عرب**. با بنا کردن خیال و ارانه روایت خود از **جان نیکو**، **باتلر** آخرین ماه های **سایروس** را دوباره سازی میکند:

حالا **سایروس** در اندیشه و در جسم یک مرد شکسته بود. تمام رویاها و بلند پروازی هایش ناپدید شده بودند: امنیت شخصی او نابود شده بود [بعلت خشم امپراتور از کاریکه او انجام داده بود]. همینطور که سایه ها باو نزدیک میشدند بعد از اینکه او را دوره کردند، وجدان او از احساس جرم ها و همینطور درماندگی های او بیدار شد. با پشیمانی بدون سود متلاشی شد، او برای خیانت به **مصر** با اشک بدون توقف اظهار تأسف میگرد. آنچنان به افسردگی و دلسردی فرورفته بود که قربانی آسانی برای دچار شدن به اسهال خونی بود، که او بان و در یکشنبه پیش از عید پاک گرفتار شد و در سه شنبه آن 21 مارچ 642، او مرد.<sup>60</sup>

در واقع، **سایروس** ممکن است با موافقت کردن برای پرداخت خراج درست عمل کرده باشد، برای داشتن زمان بازی کردن تا شکست نظامی بدست **عربها** را خطر کردن. اگر سیاست او دنبال شده بود، تاریخ **مصر** ممکن بود خیلی متفاوت میبود.

آخرین سالهای بزرگوار ه معصوم **کاپتیک** بنجامین مشکل میتوانست بیشتر متفاوت باشد.<sup>61</sup> از زندگی نامه نویس بنجامین ما بعضی جزئیات خیلی طرفدارانه اما نزدیک به همدردی را داریم. و قتیکه **عمر اسکندریه** را اشغال کرد، یک **کاپتیک** اشراف زاده (دقیس) بنام **سانتیوس**، **عمر** را قانع کرد تا بیانیه امنیت **بنجامین** و دعوت نامه ای برای بازگشت او به **اسکندریه** را صادر کند. و قتیکه او بعد از سیزده سال پنهان شدن آمد، **عمر** با او با مهربانی و احترام رفتار کرد و گفت، "در تمام سرزمین هائی که من تسخیر کردم، من هرگز مرد خدائی مانند این ندیده بودم!" **بنجامین** توسط فرماندار سپس آگاه شد که اداره کردن کلیسای **کاپتیک** را از سر گیرد و **بنجامین** به آستی کردن با آن **کاپتهائی** که این ایمان را در دوران قانون ورزی **سایروس** ترک کرده بودند اقدام کرد، که شامل تعدادی بیشاپ نیز میشد. او ترتیبی داد دوباره سازی مانستری ها در **وادی نترن** که توسط **کلسدونین ها** ویران شده بود، که شامل منزل بزرگ سنت **ماکاریوس** میشد، که در این روزها حالا چون مانستری در حال کار کردن وجود دارد. " کار خوب **ارتدوکس ها** (**کاپتها**) زیاد شد و رشد کرد و مردم شادمانی کردند مانند گوساله های جوان و قتیکه افسارشان باز شود و آنها آزاد شوند تا با شیر مادرشان تغذیه شوند."<sup>62</sup> حالا یک بار دیگر در **اسکندریه**، در میان گله خود نشسته، او خود را در مانستری **سینت متراس** مستقر کرد، چون تمام مانک ها در آنجا **مصری** بودند (میسریان) و آنها اجازه ندادند با نفرت **کلسدونین ها** آلوده شوند.

**بنجامین** همچنین رابطه خوبی با **عمر** برقرار کرد. مدت اندکی بعد از سقوط **اسکندریه**، **عمر** برای اعزام نظامی خود به **لیبی** آماده میشد. او از **بنجامین** درخواست کرد: "اگر تو برای من آنچنان دعا کنی که به غرب و پنج شهر آن بروم و آنها را صاحب شوم همانطور که در **مصر** شدم و سلامت و سرعت برگردم من هر کاری که تو از من بخواهی انجام میدهم." سپس زندگی نامه نویسنده مومن بما تصویر بزرگواره را که برای موفقیت فرمانده **مسلمانان** بر ضد **(مسیحی ها)** ساکنان **سیرنیکا** دعا میکند را عرضه میکند.<sup>63</sup>

تقریباً بیست سال پس از سقوط **مصر** بدست **عربها** **بنجامین** بجاماند و به سالمندی و افتخار در 661 مرد. جسد او در مانستری سنت **مارکوس** به خاک سپرده شد، جائیکه هنوز بعنوان یک معصوم ستایش میشود. تردیدی نمیتواند وجود داشته باشد که او نقش اصلی را برای بجاماندن کلیسای کاپتیک در دوران تغییر و تحول قانون ورزی **عرب** بازی کرد.

**عمر** سه سال دیگر بعد از **بنجامین** بجاماند اما همواره فرماندار **مصر** نبود. در 645 توسط خلیفه جدید **عثمان** برکنار شد، که سعی میکرد دولت خلیفگی را مرکزی کند، و با **عبداله بن سعد بن ابی سارح** جایگزین شد، کسیکه با ارتش تسخیرکننده آنچنان رابطه نزدیکی نداشته باشد و به آن بشود تکیه کرد تا درآمد بیشتری را به **مدینه** بفرستد. اما **عمر** هنوز کارش تمام نشده بود. او نقش مهمی بعنوان مشاور زاده دور خود **معاویه بن ابو سفیان** بازی کرد، اولین خلیفه **اموی**، در مبارزه برای قدرت بدنبال مرگ **عثمان** در 656. **معاویه** در 658 **عمر** را به رهبری ارتشی منصوب کرد تا **مصر** را از دست پشتیبانان **علی** بگیرد. اگر چه حالا سیزده سال از وقتیکه او برای آخرین بار استان را اداره کرده بود میگذشت، او هنوز میتوانست در میان بجاماندگان تسخیرکنندگان و فرزندان آنها پشتیبانانی جذب کند. در نبرد درنده واری در نزدیکی **فاستات** در تابستان 658 او پشتیبانان **علی** را شکست داد و با پیروزی وارد شهری شد که بنیاد گذاشته بود. او فرماندار باقی ماند تا هفتادسالگی، او بعلت طبیعی در 664 مرد. او در پای کوه **موقتام** دفن شد، که در شرق **فاستات** افراشته است، اما **مسلمانهای** نخستین برای علامت گذاری مکان مرده های خود اقدام کمی میکردند و مکان **گور عمر** هرگز معین نشد.

منابع تاریخی به **عمر** شهرت خوبی میدهند. درباره لیاقت او بعنوان یک فرمانده نظامی و در سیاست پیشگی او نمیتواند هیچ شکی وجود داشته باشد- اما او همچنین شهرت به درستکاری در معامله کردن و اجرای عدالت داشت. در سنت **مصری عربی**، او احترام داشت نه تنها بعنوان تسخیرکننده بلکه بعنوان مردی که منافع سربازان و خانواده های آنها را در ارتش تسخیرکننده بر ضد دولت مرکزی در **مدینه** و **دمشق** نگه میداشت. او در بستر مرگ بعنوان دانا و دین دار تصویر شده است، مردیکه خود پیامبر شخصاً او را ستایش کرده بود.<sup>64</sup> او همچنین در منابع **کاپتیک** چهره خوبی دارد. پیش از این ما دیدیم چگونه زندگی نامه نویسنده **بنجامین** رابطه خوب **عمر** را با قهرمان خود توصیف میکند. حتی تکاندهنده تر از آن قضاوت **جان نیکو** است. **جان** ستایش کننده دولت **مسلمان** نبود و شدیداً آنچه او بدرفتاری و ستم میدید محکوم میکرد، اما او درباره **عمر** میگوید: "او مالیاتی را که بسته شده بود انتظار داشت اما او دارائی هیچ کلیسایی را نگرفت، مرتکب هیچ عمل غارت و ضبط نشد، و او در روزگار خود از کاپتها محافظت کرد."<sup>65</sup>

از تمام نخستین تسخیرهای **مسلمانان**، در آنها **مصر** سریع ترین و کامل ترین بود. در مدت دو سال تمام کشور بزیر قانون ورزی **عرب** رفت. حتی بیشتر قابل ملاحظه است که از آنوقت تا بحال زیر قانون ورزی **مسلمانان** باقی مانده است. بندرت در تاریخ میتوان چنان تغییر وسیع سیاسی را دید که به آنچنان سرعتی اتفاق بیافتد و آنچنان طولانی بجا بماند.

در حالیکه کشور بزیر قانون ورزی **مسلمانهای عرب** رفت، در این مرحله این یک سرزمین **عرب** و یا **مسلمان** نشد. برای قرنهای **عرب** زبانها و **مسلمانها** در اقلیت بودند، و اقلیت خیلی کوچکی که در ابتدا خیلی به آهستگی رشد میکرد. اگر ما پیشنهاد کنیم جمعیت تمام عربها را 100000 نفر در تمام یک جمعیت 3 میلیون، نفری آنوقت ما میتوانیم به درستی فکری داشته باشیم که چقدر این اقلیت کوچک بود، تقریباً یک در سی.<sup>66</sup> در هر صورت، برخلاف عقیده عمومی، این واقعیت که تسخیرکنندگان اینچنین اندک بودند عملاً قانون ورزی آنها را آسان کرد. در ابتدا آنها فشار غیر قابل تحملی برای گرفتن منابع نیاوردند و مردم محلی را محروم از زمینها و یا خانه های آنها نکردند؛ آنها از درآمد مالیات زندگی میکردند و شهر تازه ای ساختند تا در آن زندگی کنند. و همینطور آنها مزاحمتی برای مراسم مذهبی و یا ساختن کلیساها ایجاد نکردند. مدیریت بطور عمده تغییر نکرد. مسلماً صد سال بعد، مالیات ها آغاز کردند خیلی ستمگرانه بنظر برسند و ما میشنویم از شورش های خشونت آمیز کاپتیکها، اما با رسیدن آن زمان قانون ورزی **مسلمان** بخوبی برجا شده بود تا بشود سرنگون شود.

**مسلمانها** در **مصر** چون پیروزی نظامی داشتند به قانون ورزی رسیدند. آنها ارتش **بیزانتین** را چندین بار شکست دادند و پایگاه های آنها را در **پابل** و **اسکندریه** گرفتند. کاملاً معلوم نیست که چرا نیروهای **بیزانتین** آنچنان انجام ورزی بدی داشتند. آن مسلماً برتری تعداد و یا تکنولوژی نبود که به **مسلمانها** امکان داد پیروز شوند. ممکن است بخشی از مشکل تناقضی باشد که منابع **عرب** دوست داشتند بیان کنند بین سربازان **مسلمان** خشن و سختی کشیده و **رومی های** نوازش شده و نرم، و جالب است که توجه کنیم به توصیف **جان نیکو** درباره چاق بودن و بمانند جنگجو بودن **جان**، کسیکه ناتوان از دفاع کردن از **فایوم** بود.

در آنجا همچنین کوتاهی رهبری ازطرف **رومی ها** بود. یکی از اسرار همواره ماندگار درباره تسخیر **مصر** توسط **مسلمانها** به سیاست های **سایروس** بسوی **عربها** ارتباط دارد. او دهه پیش از آمدن **مسلمانها** را در اقدامی بیرحمانه و مدام صرف تحمیل توانورزی امپراتوری به سرزمین و کلیسای **مصر** کرد. اما به شهادت منابع **مسلمانها** و **مسیحی ها** هر دو روشن میسازند که او از

دفاع از سرزمین در مقابل **مسلمانها** زود مایوس شد و اقدام به گذاشتن شرایط کرد. مخصوصاً توصیف **جان نیکو** از تسلیم مخفیانه اسکندریه نمونه گویای این است. گزارش این طرز تلقی مشکل است. برای **پاتلر**، که با احساس نفرت عمیق اخلاقی مینویسد، او یک خائن توطئه گر است، که برای خیانت به امپراتوری کار میکند تا قدرت بزرگوار را افزایش دهد.<sup>67</sup> او نقشی "تاریک و دقیق" در وقایع بازی کرد و "خیانت عمدی به امپراتوری یک لکه پاک نشدنی در خاطره او میباید باقی مانده باشد."<sup>68</sup> این ممکن است که او بسادگی اعصاب خود را از دست داده باشد، اما همچنین این ممکن است که او خود را فرمانفرمای خلیفه تصور کرده باشد همانطور که او برای امپراتور بود. اگر آنها محصول بی لیاقتی و یا اشتباه سیاسی واقعی باشند، این روشن است که سیاست های **سایروس** گرچه عامل تعیین کننده در جریان وقایع نبودند اما قابل ملاحظه بودند.

بخشی از توضیح برای تسخیر سریع **مصر** در ساختمان سیاسی آن قرار دارد. از زمان **فرعون** مدیریت کشور بشدت متمرکز شده بود. در اواخر عهد عتیق، دفاع از **مصر** در دست فرماندار و ارتش آن بود. بیشتر جمعیت نه اسلحه داشتند و نه آموزش نظامی دیده بودند. در آنجا اشراف نیمه مستقلی با ارتش های دنبال کننده خود وجود نداشتند، کسانی که میتوانستند بمقاومت در سطح محلی ادامه دهند. تفاوت آشکاری در اینجا با **ایران** وجود دارد، جایی که خان ها و اشراف زاده ها فرهنگ محلی و تا اندازه ای استقلال خود را مدت ها بعد از آنکه دولت مرکزی **ساسانیان** شکست خورده بود نگه داشتند.

طرز تلقی **کاپتها**، بنده گسترده اصلی جمعیت، موضوع جدال باقی مانده است. آیا آنها به تسخیر **مسلمان** کمک کردند یا نکردند؟ برای **پاتلر** جواب آشکار است: آنها کمک نکردند و او مکرراً و با استحکام هر نویسنده ای را که عقیده مند است آنها ممکن است کمک کرده باشند را سرزنش میکند. **پاتلر** توان ورز بزرگ فرهنگ **کاپتیک** بود و او آشکاراً اراده کرده بود تا آنها را از هر اتهام خیانت به **مسیحیت** تبرئه کند. با دور ایستادن از ستیزه جوئی اواخر قرن نوزدهم، تصویر کمتر اطمینان بخش است. سنت **عربی مصری** مکرراً رجوع میدهد به کمک **کاپتها** به **مسلمانها** اما همواره در نقش پشتیبانی و هرگز نه در نقش سربازان جنگجو. گفته شده است بلافاصله بعد از آغاز تسخیر بزرگوار **کاپتیک بنجامین** به پیروان خود اصرار میکرد تا با **عمر** تماس های دوستانه برقرار کنند. این گواهی جالبی است. بنظر میرسد دلیل خوبی وجود نداشته باشد که چرا سنت **عربی مصری** میباید این را بسازد، بخصوص برای اینکه این برای اولین بار در قرن هشتم نوشته شده است، در زمانیکه روابط بین **مسلمانها** و **کاپتها** رو به بدی گذاشته بود. مشکل است که دیده شود که چرا سنت **عربی مصری** به **کاپتها** اعتبار بخشی از انجام داده های نظامی **عرب** را بدهد مگر اینکه بخشی باستانی و جدائی ناپذیر از نگارش بوده باشد. تمام این منابع بیشتر گویا هستند چونکه بنظر میرسد هیچ جای دیگری برابر آنها وجود ندارد: برای نمونه در گزارش تسخیر **سوریه** همانندی مانند **مسیحی های منوفیزیت** را مشخصاً نمیدهد که به **مسلمانها** کمک کنند، کسانی که روابط شان با توان ورزان **رومی** چندان متفاوت از آنکه با **کاپتها** بود نبود.

گواهی **جان نیکو** حتی آشکارتر است. **جان** برای قانون ورزی **مسلمانها** پوزش خواهی نمیکند. برای او **اسلام** "ایمان حیوانی" بود.<sup>69</sup> اگرچه، او نگارنده است که در **آنتینو** در میانه خاک **مصر** ساکنان استان، که اکثریت آنها میباید **کاپتیک** باشند، به **مسلمانها** تسلیم شدند و خراج پرداختند. و **کاپتیک** ها تمام سربازهای **یونانی** را که با آنها روبرو شدند کشتند.<sup>70</sup> در واقع، گفته شده است که **کاپتها** در چندین گاه واره به **مسلمانها** کمک کردند، اما این بهیچوجه به معنی روش عمومی نبود، و آنها مانند **رومی ها** از خسارت های **مسلمانها** و اثر مالیاتهای سنگین و دلبخواهانه رنج بردند. بنظر میرسد که واکنش های **کاپتها** متغیر و شاید گیج واران بوده است: گروهی از آنها بعضی وقتها آشکاراً با تسخیرکنندگان همکاری کردند و بآنها خوش آمد گفتند. در زمانهای دیگر **کاپتها** را در کنار **رومی ها** پیدا میکنیم که میجنگند. خیلی از **مصری ها** در دهکده ها و شهرهای کوچک دره **نیل** و دلتا میباید احساس کرده باشند که آنها بسادگی یک گروه استعمارگر قانون ورز را با گروه دیگر تعویض میکنند.

- برای مصر در اوایل قرن هفتم، نگاه کنید به **دبلیو. ای. کیگی**، "مصر در آستانه تسخیر مسلمان"، مصر در تاریخ کمبریج، جلد 1: مصر مسلمان،<sup>1</sup> 640-1517، ویراستار. **سی. پتری** (کمبریج، 1998)، صص. 61-34.
- در این بخش، من دنبال کرده ام "تواتر زمانی وقایع آزمایشی" کیگی روی آن کار کرده است، "مصر در آستانه"، صص. 61-60.<sup>2</sup>
- تبری، تاریخ، 1، صص. 2579-95.<sup>3</sup>
- ابن ابد ال حاکم، **ابدل قاسم**، **ابدل رحمان ابهن ابدلال**، فتوح میسر، ویر. **سی. سی. توری** (نیوهون، کنتیکاکا، 1921). برای نقد اینکار، ار **برونشوویک**، **ابدول حاکم تسخیر شمال آفریقا با عرب ها: نقد...**، *انستیتو وقایع سالینانه در مطالعات شرقی* 6 (1942-7): 108-55، و **دبلیو. کوبیک**، *ال-فاستیت، بنیاد آن و گسترش اولیه شهرنشینی* (قاهره، 1987)، صص. 22-18. هر دو این **عبدل حاکم** را بعنوان فقیه میبینند برای جریان قانونی تا بعنوان تاریخ ورز. من فکر میکنم محتوای تاریخی آن بیشتر قابل ملاحظه است و مطمئناً **کوبیک** اغراق میکند و قتیکه میگوید (صص. 18-19) "تمایل اولیه او این نبود که دانش و وقایع دوران گذشته را به آیندگان منتقل کند یا اولین نسل جنگجویان تسخیرکنندگان مسلمان را شکوهمند کند، بلکه توصیف موجه تاریخی بدهد برای شماره ای از سنت های فقه مذهبی مربوط به تسخیر مصر و شمال آفریقا".
- کوبیک**، *ال فاستات*، صص. 19. نخستین جمع آوری کننده سنت ها در باره تسخیر بنظر میرسد یزید ابن ابی حبیب بود (مرد. 745).<sup>5</sup>
- جان از نیکیو، وقایع نگاری جان (سی. 690) **بیشاپ کاپتیک نیکیو**، ترجمه. ار. ا. چ. چارلز (لندن، 1916).<sup>6</sup>
- نگاه کنید به چاپ دوم با پی. ام. فریزر (اکسفورد، 1978).<sup>7</sup>
- برای مصر باستانی نگاه کنید به ار. ای. ریتر، "مصر زیر قانون ورزی روم: میراث باستانی مصر"، *در کمبریج تاریخ مصر*، جلد اول: مصر اسلامی، 640-1517، ویر. **سی. پتری** (کمبریج، 1998)، صص. 33-1.<sup>8</sup>
- کیگی**، "مصر در آستانه"، صص. 33.<sup>9</sup>
- برای مصر در این دوران نگاه کنید به ار **بگنال**، *مصر در اواخر دوران باستانی* (پرینستون، نیوجرسی، 1993).<sup>10</sup>
- برای آن نگاه کنید به بحث **باتلر**، *تسخیر عرب*، صص. 24-401.<sup>11</sup>
- ریتر، "مصر"، صص. 30.<sup>12</sup>
- کیگی**، "مصر در آستانه"، صص. 34.<sup>13</sup>
- ایراد شده در **باتلر**، *تسخیر عرب*، صص. 72.<sup>14</sup>
- نگاه کنید به **کیگی**، "مصر در آستانه"، صص. 4-42.<sup>15</sup>
- برای **بنجامین**، نگاه کنید به زندگی نامه او، *ساویراس ابن ال مفتح*، "زندگی بنجامین اول سی هشتمین بزرگوار 61-622 پس از میلاد"، در *تاریخ بزرگوارهای کاپتیک کلیسای اسکندریه*، ترجمه بی. اوت (بزرگوار شناسی شرقی 1.4، 1905)، صص. 518-487.<sup>16</sup>
- ساویراس، "زندگی بنجامین"، صص. 496.<sup>17</sup>
- باتلر**، *تسخیر عرب*، صص. 9-176.<sup>18</sup>
- همان، صص. 183.<sup>19</sup>
- ساریاس، "زندگی بنجامین"، صص. 2-491.<sup>20</sup>
- نیکیفوراس**، *بزرگوار کانسنتیپول*، ترجمه **سی منگو** (واشینگتون، دی سی، 1990) صص. 5-72.<sup>21</sup>
- این دوبار سازی بنا شده است بر ار. هلندر، اسلام را آنچنان ببینیم که دیگران دیدند، صص. 90-574، که منابع غیر عرب را بکار میبرد، مشخصاً وقایع نگار بیزانتین *نسفراس*، تا دوباره سازی موجه ای تولید کند؛ سی اف. رد کردن بی ملاحظه امکان پرداخت خراج توسط ساویروس بوسیله **باتلر**، *تسخیر عرب*، صص. 8-207.<sup>22</sup>
- بلادحاری، فتوح، صص. 213، **ابن عبدال حاکم**، فتوح صص. 7-56.<sup>23</sup>
- ابن عبدل حاکم**، فتوح، صص. 58.<sup>24</sup>
- باتلر**، *تسخیر عرب*، صص. 10-209.<sup>25</sup>
- همان، صص. 211.<sup>26</sup>
- ابن عبدل حاکم**، فتوح، صص. 9-59.<sup>27</sup>
- همان، صص. 60-59.<sup>28</sup>
- همان، صص. 60.<sup>29</sup>
- تغریباً داستان گیج کننده ای در جان نیکیو، وقایع نگار صص. 80-179 **باتلر** در گزارش خود بکار برده است (تسخیر عرب، صص. 5-222)، که من بروی آن این داستان واره را ساخته ام.<sup>30</sup>
- آپود **ابن عبدل حاکم**، فتوح، صص. 61، اما همچنین نگاه کنید به ارقام دیگر در **باتلر**، *تسخیر عرب*، صص. 226، "جائی که او اظهار میکند در آنجا هیچ نو گیج کننده گی در میان تاریخورزان عرب پیدا نمیشود" جان نیکیو حرف 4000 مرد تاز را میزند.<sup>31</sup>
- ابن عبدل حاکم**، فتوح، صص. 228.<sup>32</sup>
- باتلر**، *تسخیر عرب*، صص. 228.<sup>33</sup>
- جان نیکیو، وقایع نگار، صص. 181؛ **ابن عبدل حاکم**، فتوح، صص. 59؛ **باتلر**، *تسخیر عرب*، صص. 33-228.<sup>34</sup>
- نگاه کنید به **باتلر**، *تسخیر عرب*، صص. 48-238، با نقشه ای در صص. 240؛ **کوبیک**، *ال-فاستیت*، صص. 55-50.<sup>35</sup>
- جان از نیکیو، وقایع نگار، صص. 7-186.<sup>36</sup>
- ابن عبدل حاکم**، فتوح، صص. 63؛ نگاه کنید به **باتلر**، *تسخیر عرب*، صص. 259 ان. ای، که او درباره دیگران بحث میکند، تغییر یافته های بعدی این داستان و "گیج کنندگی شکست ناپذیر" منابع عربی. همچنین نگاه کنید به **باتلر**، "پیمان میسر" (با شماره گذاری جدانی چاپ شده (1-64) و فهرست شده است در پایان **باتلر**، *تسخیر عرب*)، صص. 19-16.<sup>37</sup>

38. بلادحاری، فتوح، ص. 213.
39. یاقوت، "فاستات، شوش"، باتلر، تسخیر عرب، ص. 270، ان. 3.
40. جان نیکویو، وقایع نگار، ص. 7-186.
41. متن داه شده است در تبری، تاریخ، 1، ص. 9-2588: آن بحث شده است در باتلر، "پیمان مصر".
42. باتلر، "پیمان مصر"، ص. 7-46.
43. دی. ار. هیل، قطع دشمنی در نخستین تسخیرهای عرب، 634-656 (لندن، 1971)، ص. 44-43.
44. بلادحاری، فتوح، ص. 15-214.
45. یاقوت، "فاستات".
46. ابن عبد حاکم، فتوح، ص. 73.
47. جان از نیکویو، وقایع نگار، ص. 188، ابن عبدال حاکم، فتوح؛ باتلر، تسخیر عرب، ص. 7-286.
48. بلادحاری، فتوح، ص. 220.
49. ابن عبد حاکم، فتوح، ص. 74.
50. باتلر، تسخیر عرب، ص. 2-291، و توصیف شهر بیشتر بر پایه منابع عربی است در همان، ص. 368-400.
51. بکاربردن آزادانه "فلسطین" برای توصیف کردن تمام سوریه نمونگی دانشورزی اواخر قرن نوزدهم است، برای نمونه جی. له استرنج، *فلسطین زیر دست مسلمانها: یک توصیف از سوریه و زمین مقدس از تا 1500 650 (لندن، 1890)*.
52. چنانچه باتلر یادآوری میکند، "آن ستون های هرمی سنگی برای ویران گران انگلیسی و آمریکائی محفوظ شده بود تا آنها را از مصر ببرند: یکی از آنها حالا در خاکریزه کناره رودخانه تایمز است، یکی در نیورک ... با بلندی 68 فیت دست کم بالای آنها بدون دیوار از فاصله نچندان دور دیده میشد".
53. ام. رودزیویز، "گردانیدن اسکندریه، کنفرانس میان ملت ها باستان شناسی اسلام، ویر. ار. پی. گایراد (قاهره، 1998)، ص. 86-368. باستانی به شهر قرن های میانه"
54. جان از نیکویو، وقایع نگار، ص. 3-192.
55. نگاه کنید به هویلند دوباره سازی " هسته مشترک" از سنت وقایع نگاری سوریه در دیدگان اسلام، ص. 3-192.
56. کو بیباک، فاستات، ص. 71.
57. ار. پی. گیروود، "فاستات: تکامل پایختن ...."، در همکاران میان ملت های باستان شناسی اسلامی، ویر. ار. پی. گیروود (قاهره، 1998)، ص. 60-436.
58. ابن عبد حاکم، فاستات، ص. 102.
59. من تخمین زدم برپایه پیشنهادی که بیشتر مردها مجرد بودند و با زنان محلی ازدواج کردند، اما البته تمام این ارقام گمان گرایانه است.
60. بیاتلر، تسخیر عرب، ص. 361.
61. همان، ص. 439-446، برقراری دوباره بنجامین را بحث میکند.
62. سواریوس، "زندگی بنجامین"، ص. 500.
63. همان، ص. 7-496.
64. ابن عبدله ال حاکم، فتوح، ص. 180-82.
65. جان نیکویو، وقایع نگار، ص. 200.
66. سه میلیون تخمین محافظه کارانه ای است که توسط کیگی داده شده است، "مصر در آستانه"، ص. 34: 100000 تخمین عددی است از روی 40000 مرد که توسط ابن عبدله حاکم، فتوح، ص. 102، بعنوان عدد حداکثری که در دیوان داده شده است در اوایل دوران اموی (نگاه کنید بالا، ص. 141، 162).
67. باتلر، تسخیر عرب، ص. 7-305.
68. همان، ص. 534.
69. جان نیکویو، وقایع نگار، ص. 182.
70. همان، ص. 184.